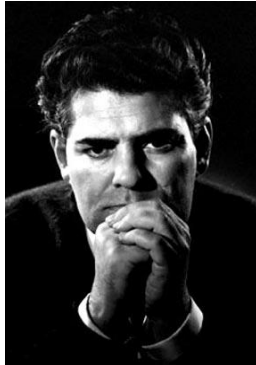


## دهمین سالگرد درگذشت احمد شاملو



هرگز از مرگ نهراسیده‌ام  
اگرچه داستان‌اش از ابتدال شکننده‌تر بود.  
هراس من - باری - همه از مردن در سرزمینی‌ست  
که مزد گورکن  
از بهای آزادی آدمی  
افزون باشد...

بیانیه‌ی کانون نویسندگان ایران

بقیه در صفحات 6

گفتارهای سیاسی رادیو راه کارگر!  
\* نان و آزادی محتوای خواست مردم ایران  
در تغییر بنیادی وضع موجود است!

\* - باید خواب آرام را بر چشم دشمنان قسم خورده مردم حرام کرد!

\* - حکومت قصاص، حکومت نفرت انگیزی است!

بقیه در صفحات 4 و 5

## امپراطوری جهانی آشوب و وظیفه چپ جهانی

یونس پارسا مناب

بقیه در صفحه 12

وقتیکه "حکم حکومتی" شامل حال یک اصلاح طلب نظام میشود!  
بقیه در صفحه 5

نخبگان و دانشگاهیان فراموش شده در بند ۳۵۰ اوین  
بقیه در صفحه 16

## عبور انسان از تنگه های تلخ زندگی - "درفر هنگ و حکومت اسلامی!"

بقیه در صفحات 2

بهنام امیدوار

## اعتیاد معضل اجتماعی که

حکومت اسلامی آن را لاپوشانی می کند

بقیه در صفحات 7

مازیار واحدی

## داشتن و بودن

تصویری از اقتصاد سوسیال فمینیستی در ونزولا

مصاحبه سوزان سپرونک و جعفری وبر با لیدیسه ناواس  
ترجمه آزاده ارفع

بقیه در صفحه 10

همسر اسانلو: چرا همسر از حقوق اولیه یک زندانی بی بهره است؟



بقیه در صفحه 9

حراست شرکت اتوبوس رانی تهران از ادامه بکار

فعال سندیکایی ممانعت به عمل می آورد

بقیه در صفحه 8

قطع ناگهانی ارتباط زندانیان سیاسی بخصوص محکومین به اعدام

باعث نگرانی شدید خانواده ها شده است.

بقیه در صفحه 16

احتمال خفگی نوزادان بر اثر استفاده از آب جنوب تهران

بقیه در صفحه 11

## عبور انسان از تنگه های تلخ زندگی - "درفر هنگ و حکومت اسلامی!"

بهنام امیدوار

تنها تلخ خالی که نیست:

عبور زندگی در این گستره ی ظلم و ناداری و فریاد درد عمومی، آرزوخواهی، با اعتراض و انفجارها! که به "توهین و مسخرگی" نیز هست و خوار داشتن شعور و غرور انسان و به رگبار دروغ هم! توهین: به هر چه غیر خودیست و مخالف، توهین علیه حقوق بشر و قانون و رای و امکان انتخاب نظر و اعمال عزم همگان، توهین به جویائی و پویائی و بهترین ها را یافتن و روش ها را تغییر و تبدیل مفید بخشیدن، توهین به نیازمندان نان و آزادی و راه های دگرگونی این سرنوشت سیاه همیشه ناداری و امیدبایش. اندکی نان و امنیت که در دنبال آن اکثریتی عظیم ویلا کنند و توهین به زن و استقلال عقلی و اعتبار. شان جایگیری او در روند ساختن دنیائی بهتر با سهم و حق برابر و نه بعنوان نیم انسان و نه در تحمل روش زندگی و پوشش او. بنابر الگوی شخصیت های هزارو چهارصد پیش و نه تحقیر باور فرهنگ آزادی و مساوات و برابری زن و مرد در همه ی عرصه ها. توهین به هنر و ادب و ادیبان و روزنامه نگاران و خالقین هنرهای تجسمی و موسیقی و رقص و نوا، توهین به فرهنگیان و فرهنگ جویان و شعرا و نویسندگان! شگفتا توهین به مذهب، حتا مسلمان سنی، توهین به زیبایی، شادی و عشق و ورزشیدن.

توهین به ولی نعمتان خود - کارگران و تولیدکنندگان نان و ابزار رفاه انسان، این کارگران بودند که کمر رژیم شاه را با اعتصابات خود شکستند. "نگاهی بیطرف و گذرا به وضع امروز کارگر روشن میکند که آنان بازنده ی بزرگ این جایجائی نامبارک هستند" حالا این هرگز کار نکرده ها اما سیر از سهم کار و تولید کارگر خورده ها را امروز ببین در مقابل حق تشکّل و ایجاد نهادهای صنفی مستقل کارگران چگونه این کلاشان بی آبرو از ترس شکل گیری قدرت متحد آنان و برای در هم شکستن این ابزار همبستگی، چکار مانده که برای فریب، پراکندگی و غارت بیشتر کارگران و زحمت کشان نکرده باشد - حتا "پای خدا" را هم به معرکه و سیاهکاری مردم به پیش میکنند، جمله معروف آقای خمینی: [خدا هم کارگر است]! آخر مگر امکان بیش از این تحمیق و توهین به کارگر وجود دارد؟ طاقتم تا کنونی توده های کار در پیش این فرومایگان غارتگر کافی نیست؟ تا کی دروغ؟ "آمدن نفت به سر سفره های فقرا و مردم زحمت کش چه زمانی بوقوع خواهد پیوست؟" وعده ی سرخرمن "عدل علی" سی و یکساله شد، زندان و شکنجه کردن پیشگامان گارگری بیش از گذشته ادامه دارد و بیکاری ها که همه میدانیم! آیا چاره این است که هنوز در برابر خواست ابتدائی حق کارو مزد متناسب با سقف تورم کمرشکن، او را تهدید به اخراج کرد؟ و اگر مطیع مزد کم، بیکاری و فقر و سرعت دسترنج خود و همدردانش نشد، به زنجیر کشید و به سیاهچال اش برد و مثل محمود صالحی ها و ترابیان ها و نجاتی ها و بویژه به زعم آنها باید منصور اسانلو و زبان تیز و درازش اش را کند و کوتاه ساخت؟ این است تعریف عدالت اسلامی؟ اگر پاسخ به حق کارگر این است، پس معنی بردباری آسمانیان از توان تحمل تفکر مقابل آنان روشن و در برابر دگراندیشان کافر نظری، بی تردید معلوم میشود که پاسخ چه قیمتی می تواند داشته باشد؟! و اما این تلخی زندگی:

ناشی از مسخرگی و تحمیق آنها نیز هست زیرا پایه های نظری در هر یک از مذاهب الهیون چه در جهان و بتبع این قانون در مورد "اصول گراها و یا اصلاح طلب" های حکومت دینی ایران امروز باشد، تفاوتی با هم ندارند. هردو برای طی راه "به سمت کسب اعتبار مردمی و قدرت" باید به تحکیم و تحمل سقف دعای بین پایه های خود، بعنوان اصالت و حدتی ها، متعهد باشند و آن اینکه همیشه آنان به یک روش مرسوم و حاکم، وفادار بوده و آن، ایجاب کرده و امروز هم می کند، که آنان با وجود همه ی اختلافاتشان بر سر هیچ "مگر خورجین زرو قدرت زور" بکشند تا با تمرکز، بر نقاط وحدت و اشتراکاتشان برای حفظ حیات هویت فرقه و سرمایه های باد آورده و استتار دستان آلوده به خون، موثلف تحکیم پایه ها برای حفظ سقف مشترک حیات خود باشند و در همه حال بمانند تامرک در چنین برهه پر مخاطره ای سقف بر سرشان فرو نریزد، باید نوک حمله ی خود را هر یک به میزان پلیدی و ناپاکی خویش نسبت به حقوق بر باد رفته ی مردم، معطوف به برنامه هاو ایده های مردمی احزاب دشمن خویش کنند و تمام این اقدامات غیر انسانی و پلیدی را به حساب حفظ بیضه ی کیان اسلام و حکومت ناب دیگر محمدی کنند که آقای غایب راضی! ...

روش هر دو سو مکر است:

در آغاز با تحقیر. استعداد ذاتی انسان شروع می شود که انسان و توان او را بدون حمایت های غیبی برای رستگاری و رهایی از مشکلات فقر و ظلم، ناتوان و مخصوص محکوم به "سرنوشت و قبول خواست خدا" می کند تا ضرورت وجود دین و روحانیت به عنوان رابط خدا و انسان را تثبیت کند. کاری که آقای موسوی و دیگران میکنند! همزمان با تمسخر آئین. انسان مدار و عیث دانی تشریح نظر چرانی پدیده ها، به نظرات مخالف حمله می کنند - به دیگر سخن - دشمنی اینان با هر مرام که بهر نحوی و نه لزومن و ناگزیر جهانی بی مادی " که این نگرش برای اینان - لطیفه ی جن و بسم الله است! بلکه آن ایده" انسان محور" است. یا بهتر است بگویم: ستیزی آگاهانه و سازش ناپذیر با هر نگرش و باوری که آنان به " آزادی مرام و اندیشه و برابری انسان ها " سزاواری همگانی و اعتبار عقلی میدهند. این حضرات حاکم میدانند که باید بی رحمانه با شمشیر زهرآگین تنازع برای بقا خود تا آخرین نفس و توان و با نیروی عامی اجبر شده و نوب گذشته در ولایت بجنگند، البته باید دید که جای و وظایف اصلاح گراها در این میانه ی میدان بود و نبود جانب کدام سمت را خواهد چسبید - مردم و یا مصالح اسلام عزیز خود؟ همچنین جای حبله و تقیه و سیاهکاری و دروغ در این بازی دوطرفه خالی نخواهد ماند! زیرا هرگز در رودر رویی های حیاتی و در طول تجربه های تاریخ، از بی طرفی آنان در مقابل دشمن مشترک و عدم حمایت همدیگر در چنین مواقعی نشانی نمی رود که پشت هم را خالی کرده باشند و امروز هم چندان این توطئه در بزنگاه سرنوشت سار آینده بعید نیست!؟

وتلخ و بیزار کننده تر آنکه:

این مینگران شکنجه و جنایت و مبلغان دروغ و منادیان، معنویت، فریب و فقر، این خود باختگان، فاسد تر از پیش، ببین که چگونه کمین در سر راه انسان، پاکباخته و هوشیار امروزی گسترانده و بر اصالت چشم جان تجربه و دانش سراسر تلخ او از این دوران خاک می پاشند و به کشتار آگاهی و آزادی، اراده او، در مقابل کنجکاو و ایستادگیش برای تعیین نوع رویکرد تازه به هستی مفقود و اصول نداشتن ی او، چطور برایش دام نهاده و می گذارند، و آنهم این تله ی فرسوده ی رسوا، که از دیروز سیاه تا به امروز، خونبار، به گواه دوست، دشمن و تاریخ، همیشه و پیگیر، اینان در مقابل تحول ایستاده فتنه کاشته و آنرا با خون مظلوم، انقلابیون و مردم عامی گمراه و نیازمند سیراب کرده اند. و آنهم نه تنها:

و آنهم نه تنها در فرود شمشیر جهل، قهر بر تپش بنیاد شرفمداران پاک باخته ی گذشته تا به حال یا نه با این ناپاکی و ناصافی و کینه ورزی شتری ملاها در تنگنا ها و باریکه های کور، باور در مقابله ی با ناباوران شان و یا نه فقط بادللی بی دلیلی در تحکم حکومت، فرقه ای از بینی، در میان این همه ادیان و جهان بینی، و یا نه از زهر، گبرونخوت بی رمق و لایط فقیه و قیچ، بویژه آنگاه که او، بر اعماق، زخم، شعور، چنگ، بی رمق، چرکین، نادانی می کشد و تو بردبار، به ریش اش میخندی و فرصت فریاد شعور را در دل ات زمزمه میکنی! و تازه از این ها:

مصیبت بار تر و ناگوارتر - سیاه - بسیج - لباس شخصی ها هستند!

بویژه لباس شخصی ها آنها همه جا هستند درکوی و برزن، در میدان بازی و پارک تفریحی، در تنگنا و مساجدمطله و ... بخش بزرگی از اینان استعدادی شگرفی در خرخره جویدن دارند، بسی بی پروا تر ویرانگر تر از هر دشمنی خارجی، میتوانند آدم را مثل یک مگس بکشند. نیروی وحشی و درنده خو - از لایه های مظلوم و عمدت فقیر مالی و فرهنگی، که در همه جا هستند و بر روح و روان و جان همگان اگر دستور بگیرند، میتازند و با سنگدلی به هر کسی، اسرای زندان و یا به متظاهرين خیابانی، فرق نمیکند، تک جنون میزند، همه دیده و بکرات نابکاری آنان را الاقل بعد تقلب انتخابات و سرکوب خونین معترضین - جنایاتشان را همراه با بسیجی ها، مردم در سطح کشور تجربه ی کرده اند.

و آنگاه که این " آدمخواران ":

بسان، موج بلند، وحشی و دیوانه با هجوم ناگهانی که سرشار از شقاوت و توان، بیرحمی، طبیعتی وحشی، چون سونامی، بورش می آورند، کسانی که آنها را در چنان شرایطی دیده و با مخاطرات غیر قابل پیش بینی آنها روبرو گشته اند، میدانند چند و چون این درنگی را. و بگذریم زیرا مردم درس مقاومت و روش برخورد با آنها را در همان جا و گاه که آنها ایستاده اند، فرا گرفته و در روبروئی نه بادلپهره و ترس و در گریز از آنها بلکه با تمام آرامش و زیرکی، ناگزیری زنده ماندن را در می یابند و همچون مادری برای بقای کودک اش، او را از مرزها و تنگه های متعدد، خطر مرگ، برای پاس حق ماندن و بودن و حفظ، خوی زندگی، بنا

بر راز. تداوم حیات و طبیعت. ببقرار. زندگان و بخاطر اثبات مهربه خود و تقاضای زنده ماندن. آنها را دعوت به فکر و چرانی این اقدام کرده و با ایجاد فضای آرام ع آنگاه خشونت را می کنند. پردا که عبورزندگی از این تنگه ها، گاهن هستی را بدست مرگ داده و یابعضی آگاهانه از آن عبور می کنند و ...

#### اما رژیم و توان او :

رژیم در این جاسوسی بیش از سه دهه و تحمیل حق نگاهچرخانی سیاسی ، دینی و ملانی مسخره ، به سیر تا پیاپی گذرگاه ها و حوزه های خصوصی و مورد علاقه ی مردم ، عملن آنها را به چنان چالش غیر قابل تحمل با خود کشانیده که امید به اصلاح و تغییرحکومت را در چشم انداز قریب به اتفاق مردم ، یکبار برای همیشه محو و دفن کرده است.

او وعدم استعداد نرمش کاملن طبیعی اش در مقابل کوچکترین خواست. زنان ، جوانان ، کارگران ، فرهنگیان ، اقلیت های قومی و مذهبی واز همه جایبتر تحمیل الگوهای فرهنگ و هنر عهد صحرا به عصرعوا گر کامپیوتری ارتباطات همه تنگناهای سیاه و تلخ او هستند که عبور از آنها دل شیر می خواهد.

متن : عدم اجازه ی آگاهانه به نسل جوان دختر و پسر در روابط سالم و باز به آنها و ناتوانی درک و پاسخ مناسب به شدت تحولات گسترده ی امروز جهان. جوانان ، آنها هم جهانی در دست تحول جبری غیر ملی و مذهبی شدن ! آنچنان فساد عمیق و خانمان برانداز و متنوع ای را دامنگیر ایران کرده که باز گرداندن این وضع حتا بدوران شاه آسان نیست.

فحشا ، اعتیاد ، پلاس و سرخوردگی ، سرفقت و زدوی و جنایات کفیری ، اختلاس ، فسادور شوه و پارتی بازی از دستگاه رهبری گرفته تا دولت سراسرافسد و ارگانهای زیر ربط ، دشمنی ، مخاصمات و بی مهری خانوادگی و رشد طلاق در اجتماع بدلایل فقرمالی و تناقضات فرهنگی و بویژه تبعیضات و تضییقات محله هادر سطح کشور همه و همه. همراه با جاسوسی و دسته بندی های بیشرمانه بین مردم موافق و مخالف خود. نبود فضای باز ارتباطات و مطبوعات مستقل ، با بیشترین زندانیان روزنامه نگار مخالف ، تحمیل مطلق مردم زیر بمباران آراجیف سخنوران مکاردر نماز جمعه ها و تهیه و پخش فیلم و سریال های سفارشی مبتدل از شبکه های تلویزیون حکومت و ...

اینان با گرفتن فرصت جستجوی سالم و کشف زندگی از دید هر ایرانی در تجربه و انتخاب مستقل و مورد نظرش. او را مجبور و محدود به عبور از تنگه های متعدد سلاقی بدینمداری حقیر در برابر دریای دلال و پاک اندیشه و ایده آل های زیبای زندگی آزاد و انسانی میکنند. بدون کنترل و گمرک دین و تضییقات آن و همزمان تهدید و تحریف آنان از اصل اولیه ی دلیل حیات دینی - هیچ روشی پذیرفته و متصور نیست - مگر باقبول مخاطرات در صورت تخطی.

" استقلال فردی در انتخاب نوع پوشش ، سبک زندگی و سهمی از فضای آزاد برای اعلام وجود. نشان دادن سلیقه ی متفاوت خود در تاثیر و تاثر مقابل و سالم و طبیعی آن و حق حفظ و محترم شمردن کرامت و اصالت فرد در آزادی وجدان و سلیقه. در این دولت دینی محکوم و مردود است و آنها برای حفظ اصول الهی و ابندی خود و خدای شان ، همه جا ایستاده و نفس همه را بریده اند!؟

#### تاکید دوباره :

هیچ حکومت ایده لوژیکی بهتر از رژیم حاکم فعلی بر ایران و یا در هر گوشه ی جهان نخواهد بود . تناقض تنها در اینجاست [حکومت دینی و یا ایدلوژیک] و آزادی از آن دلیل تحریر این مقاله کوتاه شد و همینطور ناشی از تکرار تاکیدات جریان اصلاح طلب و سبز بر مواضع مزاحم آنان در سمت و سو یابی جنبش همگانی ماست که دارد یواش یواش و بیشتر از پیش چوب لای چرخ حرکت متناسب با خواست و توان پیشبری آرزوی مردم می کنند. به گمان من دیگر کافی نیست تنها به استقلال دین از دولت و جدائی آنها از هم تاکید و تمرکز کنیم ، بلکه همزمان باید برحق مسلم تعدد عقیده و بیرون کشیدن "دین رسمی" کشور از قانون اساسی انگشت تحکم گذاشت و ادیان و آزادی وجدان رابه میل و انتخاب آگاه و آزاد تک تک افراد و بویژه در حوزه ی اختیارات مستقل ، اقوام و ادیان هر منطقه قرار داد.

در این صورت:

متصور است در کوتاه مدت بخشی از تنگه های محدود دینی کنار رفته و راه های عبور و شناخت اصول زندگی بدون تحمل خطر تنبیه ، تحقیر و جزای تجاوز به حق خواستن و داشتن حریم شخصی و از انهم شدید تر منجر به شکنجه روحی و جسمی و زندان و جنایات متنوع دیگر بنا به شواهد لااقل بعد از انتخابات کذا ، منجر به مرگ های متعدد نشود. باید این گذرگاه ها گشوده شوند تا بتوان در یک فضای باز سیاسی - اجتماعی ، زندگی را بعد از این فاجعه ی بلند تلخ تاریخی دوباره شروع کرد و افتخار مذهبی

و سکولار بودن و شدن را در مفهوم باز و باارزش و انسانی آن ، خارج از هر تعلق مزاحم ملی ، مذهبی ، نژادی ، جنسیتی و ... بدست و رغبت و اراده ی آزاد آنها گذاشت. این البته به نفع عموم و برای حق برابر داشتن و با نداشتن عقیده ضروریست . اما امکان رفاه و تامین ابزار زندگی و تحصیل دانش و آگاهی ، یکی از مهمترین ابزار خدمت به این هدف و رسیدن انسان به دوستی و برابریست که آن برای تمام محرومینی که از نبود تربیت سالم و فرهنگ روشنگر امروز در مقابل ارتجاع رنگارنگ بی بهره اند ، یاری قطعی می رساند و بدون باور به آن ، هیچ فقیری ، فرهنگی فراگیر را خود بخودی بدست نیآورده و از دام ارتجاع براحتی رها نخواهد شد . باید فرصت مساوی فراگیری و فرادادی را در همه ی عرصه برای شکل گیری آسان آگاهی فراهم کرد.

اصلاح طلبان و بخشی از سبزه ها و مخالفان عبور از رژیم ، برید بودن مدیریت آقای خامنه ای در مقابل دوران آقای خمینی و بازگشت به قانون اساسی را تاکید و حامل رفع این مهم می دانند . این حرف و ادعا یک جوک بی مزه و تأیید جنایات آن و این دوران است زیرا خود آنان بهتر از ما نیروهای دگرگونی " سرنگونی خواه" میدانند که مشکل انسان امروز ، داشت غلط و یا نداشت درست مذهب نیست. که با رفت فرد بد و آمدن شخص صالح. معضل اداره امور کشور در هم ریخته ی امروزی حل شود!

مشکل در تصرف تمامی ابزار قدرت نظامی ، اجرائی ، قانونگذاری ، اقتصادی ، اجتماعی ، فرهنگی و نهاد های ریز و درشت زیر فرمان عمومی آنهاست که هر روز بیشتر در دست یک اقلیت ناچیز تحت عنوان نمایندگان خدا بر روی زمین متمرکز شده است که سپردفاع و دلیل تعدی همه آنها به مردم بی دفاع و برای حفظ همین دین خدا از دشمنان خداست که امروز توده های گسترده مخالف. حکومت اسلامی به یکباره دشمنان خدا و ولی امر بحق او شده اند . مسخرگی هم حدی دارد !؟

و اما آقایان موسوی ها هم باید بدانند در صورت عدم قبول این واقعیات ، که در سر راه حرکت تاریخ و مردم عاصی و پاک باخته مشکل اصلی حکومت دینی ست و چنانچه تمایل به روشنی موضع و انطباق با اهداف همگان و وظایف خود در این راستا و استعداد همراهی با آنان را نداشته باشند ، باید صادقانه خود بیشتر از آنکه دیر شود و تأثیرات مزاحم و مخالف پیشرفت مبارزه ی مردم را بیش از این سبب شوند ، کنار روند ! مردم آگاه تر از آن شده اند که توسط اراده ی آنها مهیا اضمحلالی دیگر شوند . ایشان و همه ی همراهان صادق و یا فرصت طلب آنها بدانند که تکرار فاجعه ی نا مبارک 57 با هر عنوان جدید و قدیم دیگری باید از مخپله و صورت مسأله ی فکر آنان و آینده ایران حذف و برای همیشه از بازی سیاست کشور ما برداشته شود.

نتیجه میگیرم:

مشکل نوع بشر امروز عبور از " زور " قدرتمداران و خود خواهی دارا ها و دستگاه سروری نرم. آنها یعنی دین و بهره بری آنان از علاقی آگاه یا نا آگاه توده هاست ، که سرمایه دار برای ماندگاری آن نیاز به ابزار قهر و در نتیجه ناچار به بسیج نیروهای محافظ خود در سطح ایران و جهان است . تداوم بدبختی و بی سرانجامی و بی نتیجگی مبارزات بی خشونت و عدالت خواهانه. علیه خودکامگی و امکان ساختن جهانی دیگر عاری از جنگ و فقر و ... فقط در صورتی میسر خواهد شد و ... که حفظ سود تولید و تصرف سرمایه های تولیدی انسان ها بدست صاحبان اصلی آن باز گردانده شود.

[ اما چطور ] ؟ شاید اصلاح طلبان دینی و سبز های صادق پاسخ آنرا بدهند!  
22 یونی 10



## نان و آزادی محتوای خواست مردم ایران

### در تغییر بنیادی وضع موجود است!

مردم خواستار تغییرات اساسی، رفع مشکلات اقتصادی و برخورداری از حقوق و آزادی‌های سیاسی هستند، اوضاع کشور را بحران زده می‌دانند و نسبت به تحریم‌های اقتصادی و عواقب رویارویی به دولت‌های غربی نگرانند. این‌ها نتایج یافته‌های یک نظرسنجی پنهان است که از سوی نهادهای اطلاعاتی و امنیتی رژیم سفارش شده و جهاد دانشگاهی آن را انجام داده است. از آنجا که نتایج این گونه نظرسنجی‌ها مهر باطل بر همه ادعاهای دروغ و بی‌پایه دولت و دستگاه ولایت فقیه می‌زند، معمولاً به صورت پنهانی از سوی وزارت اطلاعات صورت می‌گیرد. آن‌ها بیشتر با این هدف که زاویه سرکوب مردم و کانون تمرکز آن را برای این سرکوبگران دقیق‌تر کنند. با این حال نظرسنجی جدید جهاد دانشگاهی که مربوط به خرداد ماه سال جاری در تهران است به بیرون درز کرده است. برخی یافته‌های این نظرسنجی که دیدگاه‌های شهروندان تهرانی را بازتاب می‌دهد، اما برای کشور خصلت ناماست درخور توجه است. براساس این یافته‌ها حدود **هشتاد و شش** درصد پرسش‌شوندگان خواستار تغییر اساسی وضع موجود شده و فقط حدود شانزده درصد خواهان حفظ وضع موجود شده‌اند.

اولویت مشکلات و چالش‌های پیش روی مردم در درجه اول مشکلات اقتصادی، در درجه دوم نبود آزادی‌های سیاسی و پس از آن تهدیدهای بین‌المللی و خطر حمله نظامی بوده و نگرانی در باره حجاب در اولویت آخر قرار داشته است. یافته‌های این نظرسنجی از یک جهت دیگر هم کشیده‌ای به گوش دولت و دستگاه ولایت است. علیرغم کشتار، تجاوز و انباشتن زندان‌ها از جوانان معترض، ادعای مهار اعتراضات در نظرسنجی رد می‌شود و نتایج آن نشان می‌دهد که حدود 66 درصد مردم معتقد به ادامه اعتراضات آن‌ها به صورت پنهانی هستند.

محور مهم دیگر از یافته‌های این نظرسنجی بحرانی بودن وضع کشور است. با وجود تبلیغات شبانه‌روزی سرپایا دروغ دولتی‌ها و دستگاه‌های تبلیغاتی حکومتی مبنی بر عادی بودن اوضاع جامعه و آمارهای کذب که مسوولان انتشار می‌دهند، بیش از 69 درصد مردم وضعیت کشور را مبهم و نگران‌کننده دانسته‌اند و این به معنای آن است که در یک سال اخیر 9 درصد بر جمعیتی که اوضاع کشور را بحرانی می‌دانند افزوده شده است.

با این‌که شیوه نظرسنجی؛ نهاد سفارش‌دهنده و ارگان مجری همه و همه زمینه ساز پنهان‌کاری و محافظه‌کاری پرسش‌شوندگان از پاسخ صریح و حقیقی و روشن کردن نظرات واقعی است حتی بدون آن‌ها این نظرسنجی چهار موضوع مهم را نشان می‌دهد: اولاً اکثریت عظیمی از مردم ایران از جمهوری اسلامی نفرت دارند و خواهان برچیدن بساط فعلی، رفع مشکلات اقتصادی و برخورداری از حقوق و آزادی‌های سیاسی هستند. ثانیاً این اکثریت سازمان‌دهی و تشکیلات کافی ندارد و نمی‌تواند به صورت جمعی و متمرکز اقدام کند و در عوض اقلیت ناچیز حاکم با عصب‌داری‌های ملی به زور سرنیزه و سرکوب متمرکز به حیات خود ادامه می‌دهد. بنابراین آنچه این نظرسنجی فاش می‌کند اهمیت بلاواسطه سازماندهی شبکه‌های نوین ارتباطی و ایجاد هسته‌های مستقل مقاومت مدنی به عنوان پایه‌های این شبکه‌ها هستند. ثالثاً: اولویت دادن به مشکلات اقتصادی در نظرسنجی به معنای اهمیت کلیدی مطالبات بی‌واسطه رفاهی و معیشتی مردم است و بنابراین عزمی از خواست‌ها و مطالبات بی‌واسطه مردم کلید پیشروی به سوی گسترش جنبش مطالباتی است. سرانجام آن‌که دو اولویت اساسی مردم در مسیر تغییر بنیادی اوضاع یعنی رفع مشکلات اقتصادی و برخورداری از آزادی‌های سیاسی بار دیگر پیوند حیاتی میان مطالبات اقتصادی و معیشتی مردم و آزادی سیاسی یا به سخن دیگر پیوند نان و آزادی را روشن می‌کند؛ پیوندی اهمیت حیاتی تکیه‌تومان بر هر دو وجه اقتصاد و سیاست در مبارزه مردم ایران علیه دیکتاتوری را بازتاب می‌دهد و بار دیگر نادرستی تکیه یکجانبه بر صرفاً مشکلات اقتصادی یا فقط سرکوب سیاسی را یادآور می‌شود.

26 جولای 2010

### باید خواب آرام را بر چشم دشمنان قسم خورده مردم حرام کرد!

احمد خاتمی امام جمعه موقت تهران و عضو هیات رئیسه مجلس خبرگان هم‌زمان با هفته پاسدار، در همایش سیاسی با حضور بسیجیان و پاسداران در آذربایجان شرقی گفت: « پاسداران باید لحظه به لحظه دیدبانان بیدار انقلاب اسلامی باشند و موانع و تحرکات دشمنان انقلاب اسلامی را رصد و توطئه‌های دشمنان را در نطفه خفه کنند؛ وگرنه فتنه‌ها تکرار شنی است و ما باید مسلح به سلاح بصیرت باشیم؛ چراکه هر چند جریان فتنه دچار سکنه سیاسی شده است، اما هر آن احتمال دارد مانند آتش زیر خاکستر دوباره شعله‌ور شود».

سخنان احمد خاتمی به خوبی ترس رهبران جمهوری اسلامی را از حضور قدرتمند مردم، که هر آن منتظر فرصتی تازه‌اند، را نشان می‌دهد. یکسال مبارزات ضد استبدادی، خواست‌های مردمی را بروشنی بیان داشته است. آزادی‌های سیاسی، احترام به حق رای همگانی و حق‌شان برای تعیین سرنوشت خودشان و داشتن حداقل‌های یک زندگی شایسته انسانی. اما پاسخ دستگاه ولایت و دولت زورگویی، چیزی جز استبداد بیشتر، سرکوب گسترده‌تر، زندان و شکنجه و کهریزک، چوبه‌های دار و میدان‌های تیرباران، نبوده است. این دولت سرکوبگر در عرصه مدیریت نیز بی‌کفایتی شگفت‌انگیزی از خود نشان داده است. امروز مردم تهران و شهرهای گوناگون در گرمای تابستان با کمبود آب آشامیدنی سالم روبرویند. خاموشی‌های مدام و قطع مرتب برق در روزهای سوزان تابستان، نفس مردم را بریده است تا جانی که دولت به بهانه مقابله با گرما به حربه تعطیلی ادارات روی می‌آورد. این تمام ماجرا نیست. اقتصاد ورشکسته و تکیه یک جانبه باندهای دولتی چپاول گر و تاجر مسلک بر واردات، زیرساخت‌های تولیدی کشور را به خطر انداخته است. بسیاری از کارخانه‌ها در آستانه تعطیلی‌اند. حتی در کارخانه‌هایی که کاری انجام می‌گیرد، حقوق کارگران به موقع پرداخت نمی‌شود، شمشیر اخراج بالای سر کارگران آویزان است، قراردادهای موقت، هر حقی را از کارگران دریغ می‌کند و جامعه کار و زحمت را در بدترین شرایط قرار داده است. در چنین شرایطی برای جلوگیری از اوج‌گیری مبارزات کارگری، رهبران سندیکاها و فعالین کارگری به زندان افکنده می‌شوند. در عرصه سیاست خارجی نیز بیان دولت سرکوبگر بهتر از عرصه داخلی نیست. به برکت سیاست‌های ماجراجویانه و نابخردی‌های جنون‌انگیز و تکیه غیرضرور بر استمرار غنی‌سازی هسته‌ای، راه برای اقدامات سلطه‌جویانه و زورگویانه آمریکا و غرب فراهم آمده است. دامنه تحریم‌ها هر روز ابعاد تازه‌ای به خود می‌گیرد و ایران را بر لبه پرتگاه نشانده است.

این بیان کار، نمی‌تواند مورد تأیید مردم باشد. مردم کشور حق دارند به این بی‌کفایتی آشکار، به این سرکوبگری بی‌مهابا، به این بی‌حقی سازمان یافته، و این ماجراجویی خطرناک اعتراض کنند. این‌ها زمینه‌هایی است که جنبش مردم را زنده و پرتوان نگه می‌دارد. این را سردمداران رژیم خوب فهمیده‌اند. از این روست که گرمای آتش این مبارزه حتی در زیر خاکستر، گونه‌های فریه‌شان را می‌سوزاند و برای جلوگیری از شعله‌ور شدنش به سپاه و بسیج و دار و درفش پناه برده‌اند. آن‌ها دریافته‌اند که حرفی برای گفتن و بیاناتی برای ارائه کردن ندارند از این رو، شمشیر را از رو بسته‌اند.

اما جنبش مردمی برای تداوم حرکت‌های پرشکوه خود، باید که راه‌های تازه‌ای بجوید. سرکوب لجام‌گسیخته سال‌گذشته و حملات سازمانیافته به تشکیلات‌های عمدتاً علنی و بی‌حفاظ و رو بودن تمامی فعالین مدنی و سیاسی و عدم آمادگی برای تلفیق درست کار علنی و مخفی، بسیاری از فعالیت‌های علنی و شبکه‌های سازمانی را با در هم پاشیدگی روبرو ساخته است. این امر بر روند جنبش ضد استبدادی تأثیرات ملموسی بر جای گذاشته است. اما این پایان کار نیست. این جنبش پرتوان هر روز از میان خود ده‌ها فعال و کادر آماده به فعالیت روانه میدان می‌کند. از این رو، با درس‌گیری از مبارزات یک سال گذشته، باید که سازماندهی هسته‌های مقاومت و شبکه‌های سازمانی مبارزاتی را به گونه‌ای دیگر سازمان داد. باید که روی خواست‌های بیواسطه و ملموس و مطالباتی نیروهای کار و زحمت متمرکز شد. باید که میان فعالین و کنشگران جنبش‌های گوناگون سیاسی و اجتماعی نزدیکی‌های بیشتری ایجاد کرد تا مبارزات دانشجویان، جوانان، زنان، کارگران و ملیت‌های تحت ستم روز به روز در هم پیوندی بیشتری قرار گیرند و سد مستحکمی در مقابل دستگاه‌ها تا ندانند مسلح دشمن ایجاد کنند و زمینه‌های درهم شکستن آن را فراهم آورند. باید خواب آرام را بر چشم دشمنان قسم خورده مردم حرام کرد.

23 جولای 2010

## حکومت قصاص، حکومت نفرت انگیزی است!

در خبرها آمده بود که دست پنج سارق در همدان قطع شده است. با اعلام این خبر اکبر بیگلری دادستان همدان در ۳۱ تیرماه ۸۹ گفت: "زمانی که دستی به سرعت عادت کرد و باعث آزار مردم شد باید کوتاه شود"

این تمام استدلال دادستان همدان بود. به جز آن در مصاحبه خود آسمان و ریسمان را به هم بافت تا توضیح دهد که چرا باید دست دزد را قطع کرد. چنین قسوتی در قرن بیست و یکم، شاید عجیب به نظر برسد. اما در ایران، حکومتی بر سر کار است که به زمان، کاری ندارد. قوانینش الهی و ازلی است؛ رهبرش به فتوای خودش، جانشین پیغمبر و ائمه معصومین است، حکومتش ادامه حکومت خدا بر زمین و اطاعت از او، اطاعت از الله است. در چنین حکومتی، بر پایه شرع و انور، سنگسار حکمی است الهی، قطع دست حکمی است شرعی و کشتن انسان ها امری است هم چون آب خوردن. در این جا، انسان در محور قانون قرار ندارد. حکومت برای رفاه و آسایش مردم کار نمی کند. دولت اسلامی کاری به کار مردم ندارد. ولایت فقیه، امر الله را در زمین جاری می کند و مردم چون صغیرند باید هدایت شوند. اگر این مردم به حرف های حکومت و حکام شرع و دولتیان رنگارنگ گوش ندادند، با قهر الهی، سرکوب حکومتی و مجازات شرعی روبرو می شوند. از این روست که هر روز در ایران اسلامی، انسان ها را به چوبه های دار می آویزند، زنان را سنگسار و دست دزدان را قطع می کنند.

در این حکومت الهی - اسلامی، مسائل اجتماعی؛ موضوعی برای بررسی نیست. به علت ها کاری ندارند. نمی خواهند بدانند آن دزدی که از بیکاری و نداری و فقر دستش از همه جا کوتاه است و دولتی نیز ندارد که حداقل های زندگی شهروندان را تامین کند، چه باید بکند. اگر از سر ناچاری دست به دزدی زد، چرا نباید زندانش را بکشد و باید یک عضو بدنش را برای همیشه از دست بدهد؟ معلوم نیست فردا که دستی ندارد، چگونه باید امرام معاش بکند. چگونه باید کار بکند؟ بررسی معضلات اجتماعی و ریشه یابی ناهنجاری های اجتماعی، امر حکومت اسلامی نیست. حکومت اسلامی با اجتماع کاری ندارد. این اجتماع باید بر پایه الگوهای هزار و چهارصد پیش جامعه عشیرتی عربستان اداره شود. بی جهت نیست که رهبر جمهوری اسلامی، علوم انسانی را ضداسلامی می داند و دستور داده است که این علوم را از برنامه های آموزشی دانشگاه ها حذف کنند. زیرا انسان دینی و انسان حکومت اسلامی تحول نمی کند، جوامع رشد عمقی نمی کنند بلکه رشدشان عرضی است و از این روست که از دیدگاه حکومتیان، نیازهای انسان امروزی، با نیازهای انسان هزار و چهارصد پیش عربستان یکسان پنداشته می شود.

اما چرا حکومتی که زمانی خود را طرفدار فقه پویا می دانست و ادعا داشت که برای مشکلات امروزی جامعه نیز راه حل هایی دارد و توان انطباق خود با دنیای امروز را دارد، دوباره و با خشونت به فقه سنتی پناه برده است؟ چرا هر چند بار یکبار از عدم اجرای قصاص و سنگسار و قطع دست حرف می زنند و باز عقب نشینی می کنند؟ اینجا دیگر مسئله ابعاد حقوقی ندارد. این شیوه عمل، اقدامی کاملاً سیاسی است. حکومت اسلامی که ولی فقیه خود را دنباله حکومت الله می داند، در یکسال گذشته با عصیان و شورش توده ای مردم روبرو شده است. احساس می کند که زمین زیر پایش سفت نیست. گرمای آتش خشم توده ای را در پشت گردن های فربه اش احساس می کند. ترس به جانش افتاده است. از این روست که به زور عریان روی آورده است. هر روز اعدام می کند و خیرش را با آب و تاب پخش می کند. دست سارقان را قطع می کند و خیرش را با افتخار منتشر می سازد. در زندان هایش به دختران و پسران جوان مردم تجاوز می کند و با زیر شکنجه به قتل می رساند و آمرین و عاملین این جنایات در پست های خود ایفا می شوند. همه این ها برای آن است که مردم را بترسانند. آن ها به این تصور باطل رسیده اند که با ترساندن مردم می توانند جلو فوران خشم آن ها بگیرند.

اما بر خلاف تصور این جانیان، این حامیان دین، جامعه امروز ایران، جامعه هزار و چهارصد پیش عربستان نیست؛ جهان امروز هم جهان قدیم نیست؛ سیستم ارتباطات امروز هم سیستم ارتباطات عهد حجر نیست؛ به همین علت اعتراض به این جنایات های روزمره، هر روز ابعاد تازه تری به خود می گیرد. این جنایات دریای خشم و نفرت مردم را عمیق تر و طوفانی تر می کند. این جنایات پرونده رهبران جمهوری اسلامی را قطورتر خواهد کرد و در فردای حسابرسی توده ای، آن ها باید پاسخگوی تک تک این موارد باشند. 23 جولای 2010

## وقتیکه "حکم حکومتی"

### شامل حال یک اصلاح طلب نظام میشود!

بخشی از نامه سرگشاده سحرخیز به رئیس قوه قضاییه :

**به پرونده آمران رسیدگی نکنید، به مراجع بین المللی شکایت می کنم!**  
... احتمال می دهم از طریق مسئولان زبردست، از جمله ریاست شعبه 15 دادگاه انقلاب یا رسانه های خبری تاکنون آگاه شده باشید که اینجانب روز یکشنبه 89/4/27 در جریان محاکمه در شعبه فوق الذکر، از آمران و عاملان ضرب و جرح و شکنجه منتهی به شکستگی استخوان سینه، پارگی تاندون شانه چپ و کیبوی ها و جراحات دیگر اعضای بدنم، شکایت کتبی کردم. این افراد عبارتند:

از: آحسنى اژه‌اي، وزير اطلاعات؛ محمود احمدی‌نژاد، رئیس جمهور وقت؛ و ...، رهبری جمهوری اسلامی. افرادی که به عنوان آمران و عاملان، یا کسانی که طی یکسال گذشته در برابر این تخلفات علنی و مظلومی که علیه من و خانواده ام انجام شده، سکوت توأم با رضا کرده اند، از جمله «متشاکیان عنهم» بوده اند.

.. نقش حجت الاسلام اژه‌اي، دادستان کل کشور کنونی، «ویژه» بوده است. ایشان فردی است که در زمان های گوناگون و در پست های مختلف شخصاً به ضرب و شتم دستگیرشدگان می پرداخت؛ ...؛ آقای محسنی اژه‌اي همان کسی است که در جایگاه معاون قوه قضاییه، در جلسه رسمی هیأت نظارت بر مطبوعات، اقدام به پرتاب قندان به سوی نماینده مدیران مطبوعات کشور کرد که منجر به کیبوی شدید کمر بنده شد، و بعد با گاز گرفتن شانه ام، مرا زخمی کرد؛ که بر اساس مندرجات گزارش پزشکی، باید حد قانونی «قذف» در چند مورد علیه وی (تا 74 ضربه شلاق در ملاعق) اعمال شود.

آقای محسنی اژه‌اي در رأس افرادی قرار دارد که اینجانب علیه آنان شکایت کرده ام، چون مأموران تحت امر ایشان، مرا در زمان دستگیری زیر ضربات مشت و لگد گرفته و شکنجه کرده اند. به گونه ای که در جریان این برخورد خشن، اصل 38 قانون اساسی، ماده 578 قانون مجازات اسلامی، و ماده 5 اعلامیه قوق بشر نقض شده است (به شرح صفحات 2و3 دفاعیه ام).

در این میان، محمود احمدی‌نژاد که مسئول مستقیم محسنی اژه‌اي در زمان قوع جرم آنان (89/4/12) بوده، به تبع مقامش و مطابق نص صریح قانون اساسی، از جمله اصول 133، 134، 136 و 137 باید پاسخگوی این اقدام های جرمانه باشد.

و بالاخره ...، عالی ترین مقام رسمی جمهوری اسلامی که به خود حق دخالت در تمام امور مقننه، مجریه و قضائیه کشور را داده و می دهد و روسای قوا برخلاف روح و مفاد قانون اساسی سخنان و اوامر او را «فصل الخطاب امور» می دانند، در این جریان نقش غیرقابل انکار و تعیین کننده ای دارد، و به تبع این مقام و مسئولیت باید پاسخگوی اعمال افراد تحت امر و تخلفات گسترده باشد.

پرسش این است که چرا ایشان در قبال جنایات کهریزک دخالت مستقیم می کنند. هر چند تاکنون به زبان تعدادی از خانواده های تحت جنایت و افراد تحت ستم. اما در قبال جنایات و شکنجه های صورت گرفته در بازداشتگاه های مختلف زندان اوین (از جمله بندهای 209، 240 و 2 الف) سکوت می نماید، و حتی موجبات ارتقای مقام وزیر اطلاعات وقت را که نقش مستقیمی در این فشارهای روحی و جسمی داشته، فراهم می کند؟ طرفه اینکه ایشان، آقای محسنی اژه‌اي را به کرات عضو تیم های رسیدگی به جرم و جنایت ها و قانون شکنی ها می کند.

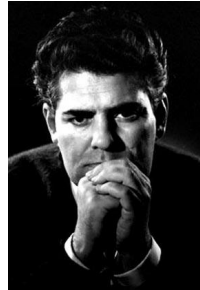
اینجانب تا روز 89/4/27، یعنی روز برگزاری دادگاه، امکان طرح شکایت نداشته ام، در حالی که به شرح مندرجات پرونده ام از همان روز اول انتقال به اوین خواستار دسترسی به پزشکی قانونی و اقامه دعوا علیه آمران و عاملان شکنجه بوده ام؛ درخواست به حق که هیچگاه از جانب مأموران وزارت اطلاعات تحت ریاست محسنی اژه‌اي و مسئولان زندان اجابت نشد. این درخواست حتی در زمان ملاقات نمایندگان سه قوه و دادستان جدید تهران، آقای جعفری دولت آبادی مطرح گردید اما کوچکترین قدم مثبتی در این راه برداشته نشد.

دادستان تهران در تاریخ 89/4/13، برای دیدار با زندانیان سیاسی به زندان رجایی شهر آمد؛ ایشان در این دیدار قول رسیدگی به شکایت اینجانب و دسترسی ام به پزشکی قانونی را عنوان کرد، اما با وجود گذشت سه هفته، هنوز هیچ کاری صورت نگرفته است.

اینجانب در این نامه سرگشاده اعلام می دارم که اگر طی یک ماه از تاریخ انتشار نامه، مقدمات تشکیل دادگاه علیه افراد فوق به عمل نیاید، این حق را برای خود محفوظ می دانم که از طریق خانم شیرین عبادی، وکیل خود، در مراجع قضایی جهان و مجامع بین المللی پرونده ای علیه نامبردگان گشوده، و مسئله را به گونه ای دیگر پیگیری نمایم.

عیسی سحرخیز زندان رجایی شهر کرج شنبه 2 مردادماه 1389

## دهمین سالگرد درگذشت احمد شاملو



هرگز از مرگ نهراسیده‌ام  
اگرچه دست‌ان‌اش از ابتدال شکننده‌تر بود.  
هراس من - باری - همه از مردن در سرزمینی است  
که مزد گورکن  
از بهای آزادی آدمی  
افزون باشد...

یک دهه از سکوت سرشار از ناگفته‌های شاعر سترگ ما، بامداد شعر معاصر ایران، می‌گذرد؛ و ما هنوز همچنان همه در انتظار چیدن سپیده‌دم آزادی و عشق و انسان از لایه‌لای عاشقانه‌ها، شبانه‌ها، سرودها، غزل‌های ناتمام، هجرانی‌ها و دیگر نچوای‌های او روزان و شبان را یکی پس از دیگری در نبود او تجربتی مکرر داریم. شاعری که عشق مضمون اصلی آثار اوست، سراینده‌ی ستایش‌گر عشق به انسان، آزادی و عدالت اجتماعی. شاعری که همواره سئیز بی‌امان با آزادی‌گشتی، اختناق و سرکوب جوهری کلام اوست، و سالیان خود همه به پاسداری از حرمت قلم و بیان سپری کرد.

حتی عنوان آثار و اشعار شاملو از دغدغه‌های بی‌دریغ او- عشق، آزادی، انسان، بهروزی مردم و ارزش‌های انسانی- حکایت دارد: آهن‌ها و احساس (۱۳۲۶-۲۹) که در لیبب آتش برافروخته‌ی فرمانداری نظامی وقت ضبط و سوزانده شد؛ مرثیه‌های خاک (۱۳۳۰) که بارها به تیغ سانسور گرفتار آمد و، شرحه‌شرحه از دل خاک، جوانه‌های آن در سبک نو هوای تازه (۱۳۲۶-۳۵)، باغ آینه (۱۳۳۶-۳۹) و لحظه‌ها و همیشه (۱۳۳۹-۴۰) سر برمی‌آورد و او را در مقام شاعری بزرگ برای همیشه در پهنه‌ی سخن‌سفته‌گی و سخن‌سنجی جاودانه می‌سازد.

آن‌گاه عشق و انسان و آزادی بار دیگر در پیکر آیدا در آینه (۴۳-۱۳۴۱)، آیدا، درخت و خنجر و خاطره (۱۳۴۵-۴۸)، ققنوس در باران (۱۳۴۴-۴۵)، مرثیه‌های خاک (۱۳۴۵-۴۸)، شکفتن در مه (۱۳۴۸-۴۹)، ابراهیم در آتش (۱۳۴۹-۵۲)، دشنه در دیس (۵۶-۱۳۵۰)، ترانه‌های کوچک غربت (۱۳۵۶-۵۹)، مدایح بی‌صله (تا ۱۳۶۰)، در آستانه (۱۳۶۴-۷۶)، و حدیث بی‌قراری ماهان (۷۸-۱۳۶۱) جلوه می‌کند و به اوج کمال و شکوفایی می‌رسد.

اما شاملو، در کنار این همه، از طریق پل ارتباطی زبان به مرزها و عرصه‌های ادبی و زبانی فرهنگ‌های دیگر نیز ره می‌پویید و بر مخاطبان و علاقه‌مندان راه می‌نماید: غزل غزل‌های سلیمان را بازسرای می‌کند، هایکوی ژاپنی را به ارمغان می‌آورد، از زبان لنگستون هیوز اعماق سیاه آفریقا را درمی‌نوردد و دردها و رنج‌های تاریخی آن را با صدایی رسا فریاد می‌زند. ترانه‌های میهن تلخ را از زبان یانین ریثوسوس و دیگر گرفتارآمدگان حکومت سرهنگان یونان بیان می‌دارد؛ و از زبان گارسیا لورکا در ترانه‌های شرقی افشای چهره‌ی قدره‌بندان و پاگون‌بموش‌ها و مرتجعان را باز می‌سراید. در تمامی این آثار گویی تمهیدی اندیشه‌ورزانه در کار است تا این شرایط را با اوضاع زادبوم خویش همخوان بیاید و به بازسرای آن‌ها بنشیند، ناگفته‌ها را از دل سکوت طولانی مارگوت بیکل بیرون بکشد و به چیدن سپیده‌دمان عشق و آزادی برخیزد.

شاملو شعر را برای مردم می‌سرود، مردمی که ستم‌بارگان و زورمداران همواره در درازنای تاریخ تسمه از کرده‌ی آنان کشیده‌اند و ردی طولانی و عمیق از زخم‌های شلاق بر گونه‌ها و پشت آنان نهاده‌اند؛ پس به افشای ستم و سیاهی دست برآورد. شاعری که هرگز هراس از مردن به اقلیم او راه نبود مگر «مردن در سرزمینی که مزد گورکن از بهای آزادی آدمی افزون باشد»؛ شاعری که فقر را بدرستی نقطه‌ی پایان هر گونه شرف و عزت

می‌دانست: "دریغا که فقر چه به‌آسانی احتضار فضیلت است"، اما هرگز "تواله‌ی ناگزیر را گردن خم نکرد".

"تان را در سال بی‌باران"، چون بارانه، "جُل‌پارویی به رنگ بی‌حرمت دل‌زدگی و به طعم دشنامی دُشخوار و آغشته به بوی تقلب" می‌دید؛ هم از این‌رو ترجیح می‌داد چنین نام و "نانی را هرگز ننوید و ننوید و نچشد، و گرسنه به بالین سرنهادن را گواراتر از فرو دادن آن" می‌دانست. ستم و خودکامه‌گی را نیز احتضار و مرگ آزادی و انسانیت می‌خواند؛ و این همه را مایه‌ی نکبت و حقارت و وهن انسان! زیرا انسان نزد او چنان جایگاهی داشت که به‌صراحت سرود:

در غیاب انسان

جهان را هویتی نیست!

پس گریه‌ی سلاخان دل‌سپرده به فناری‌های کوچک و به مسلخ بردن‌شان، و کباب فناری بر آتش سوسن و یاس در معرکه‌ی دست‌افشانی و پای‌کوبی و گردن‌افزایی پس از پیروزی را دگرگونه سرودی ساخت زیب افشای سیمای کریه و صدای انکر ستمکاران و سیاه‌اندیشان. گرچه با خشم و درد حتی "کریه" و "انکر" را صفاتی ابتر می‌دانست زیرا به‌تنهایی گویای خون‌نشنگی آنان نیست، گویی برای توصیف دقیق آنان باید همه‌ی واژه‌های پلشت را به خدمت گرفت!

در تعریض به نابکاران تاریخ که خود را دوست‌دار و مهرورز و غمخوار مردم معرفی می‌کنند، "دوست داشتن" را "بسودترین کلام" می‌دانست و معیار سنجش انسان‌ها را "آنچه دوست می‌دارند":

رذل

آزار ناتوان را

دوست می‌دارد

لثیم

پشیز را و

بزدل

قدرت و پیروزی را

پس بی‌پنده نیست که "دهان بسته" را حکایت وحشت فریبکار از لو رفتن، و "دست بسته" را بازداشتن آدمی از اعجازش می‌دید، اما خون ریخته را حرمتی به مزبله‌افکننده و مابه‌ازای سیرخواری شکم‌بارگان و رجاله‌گان قدرت‌مدار.

.. و از نگاه او، در هجوم درد و اندوه، شادی لبخند تنها بهره‌ی کسانی بود که بزرگترین جا را به خود اختصاص نمی‌دهند و جای کافی برای دیگران دارند، و کلام و کلمه‌ی عفو بر زبان‌شان جاری است.

برای گرمی‌داشتن یاد احمد شاملو، شاعر بزرگ آزادی، در دهمین سالگرد درگذشت او، روز ۲ مرداد ۱۳۸۹ ساعت ۴ بعدازظهر آرامگاه او را گلبران می‌کنیم. کانون نویسندگان ایران ۳۰ تیرماه ۱۳۸۹

### پناهندگی 50 روزنامه نگار ایرانی به آلمان

به گزارش عصر ایران و به نقل از رویترز یک سخنگوی وزارت کشور آلمان با تایید گزارش اخیر هفته نامه اشپیگل درباره اعطای پناهندگی به 50 شهروند ایرانی که بیشتر آنها روزنامه نگار هستند، گفت: "هم اکنون دوازده نفر از این افراد به آلمان رسیده اند و یک نفر دیگر از آنها نیز در هفته آینده خواهد رسید."

این مقام آلمانی می‌افزاید: "اعطای پناهندگی به 26 نفر دیگر نیز با چراغ سبز دولت آلمان در مراحل آخر قرار دارد و تعدادی دیگر نیز در فرایند اخذ پناهندگی قرار دارند که مجموع آنها به 50 پرونده می‌رسد."

این مقام آلمانی در ادامه افزود که دولت آلمان مشغول همکاری نزدیک با دولت ترکیه و نیز مقامات کمیساریای عالی امور پناهندگان سازمان ملل است تا هر چه زودتر مقدمات سفر پناهجویان ایرانی را به آلمان فراهم آورد.

این مقام آلمانی با ادعای اینکه اعطای پناهندگی به این افراد در راستای سیاست های عمومی دولت آلمان است افزود: در این مورد خاص اعطای پناهندگی به این 50 نفر بیشتر برای نشان دادن همبستگی دولت آلمان با ایرانیانی است که در جریان حوادث پس از انتخابات با اذیت و آزاد دولت خود مواجه شده اند.

هنوز آمار دقیقی از تعداد روزنامه نگاران و شهروندان عادی که در وقایع پس از انتخابات ایران به خارج از کشور رفته اند در دست نیست، اما برخی گزارش ها حاکی است که تعداد قابل توجهی از روزنامه نگاران منتقد از کشور خارج شده اند. 3 مرداد 1389

## اعتیاد معضل اجتماعی که

## حکومت اسلامی آن را لاپوشانی می کند

مازیار واحدی

مدت‌هاست کارشناسان نسبت به رواج مواد مخدر و بویژه «شیشه» در ایران هشدار می‌دهند و از افزایش گرایش جوانان به این مواد ابراز نگرانی می‌کنند. روندی که به ادعای مدیرکل امور اجرایی ستاد مبارزه با مواد مخدر، تهدیدی علیه جامعه است. این در حالیست که مطابق آمار منتشر شده ایران در راس فهرست استفاده کنندگان از مواد مخدر قرار دارد. آماري که مسئولان جمهوری اسلامی ارائه می‌دهند ۲ میلیون معناد در کشور است، که این با تعداد واقعی معناد بسیار فاصله دارد. بر اساس یک گزارش منتشر شده حدود ۲۵ میلیون نفر بطور مستقیم و غیر مستقیم دچار مشکلات ناشی از اعتیاد هستند.

رژیم اسلامی یکی از علل اعتیاد در جامعه را، هم مرز بودن ایران با افغانستان به عنوان تولید کننده مواد مخدر، و عدم کنترل مرزهای شرقی و شمال شرقی کشور می‌داند. دلیل دیگر به گفته رئیس بسیج مستضعفان "فشار قدرت‌های بین‌المللی" است. واقعیت این است که اگر بخواهیم هم‌جوار بودن با افغانستان را به عنوان علت بپذیریم پس بایستی افغانستان بالاترین معناد را در سطح جهان می‌داشت و نه ایران. در این که ایران راه انتقال مواد مخدر از طریق افغانستان به عراق، ترکیه، و از آنجا به اروپا، یا به ترکمنستان و از آن طریق به روسیه است، شکی نیست. ولی موردی که نباید فراموش کرد این است که ۵۰ درصد مواد مخدری که وارد ایران می‌شود، در همین جا مصرف می‌شود. موضوع دیگری که از کنار آن نباید به سانگی گذشت، موضوع سازماندهی انتقال مواد مخدر توسط سپاه است. هرچند که سپاه آنرا تکذیب می‌کند، ولی همین چندین پیش از طرف مرکز مطالعات خلیج در نشستی در دوحه این موضوع که سپاه پاسداران جمهوری اسلامی انتقال مواد مخدر از افغانستان به ایران و کشورهای هم‌جوار را سازماندهی می‌کند، مطرح شد که تلویزیون الجزیره هم آنرا پوشش خبری داد.

در مورد این که فقر و بیکاری اصلی‌ترین علت گرایش یک جامعه بسوی استفاده از مواد مخدر است، بسیار گفته شده است. غرض از نگارش این سطور بررسی این معضل از زاویه‌ای دیگر است.

واقعیت این است که رژیم اسلامی با سرکوب وسیع و توده‌ای آزادی‌های مدنی، محدودیت‌هایی را بوجود آورده، که امکان استفاده از تفریحات سالم و مشروع را از مردم سلب نموده است. علاوه بر این بافت کشورمان ایران عمدتاً شهری است و استفاده از مواد مخدر در جوامع شهری که راه‌های استفاده از تفریحات مشروع در آن بسته است، بیشتر می‌باشد.

در ایران وظیفه مبارزه با قاچاق مواد مخدر، و اعتیاد به آن، به عهده دولت و نیروی انتظامی است. در همایش روز جهانی اعتیاد، اسماعیل احمدی مقدم، فرمانده نیروی انتظامی و دبیرکل ستاد مبارزه با مواد مخدر گفت: دولت در بودجه سال ۸۹ مبلغ ۸۰ میلیارد تومان برای این منظور در نظر گرفته که این مبلغ تنها صرف تامین هزینه‌های خود ستاد مبارزه با مواد مخدر خواهد شد. این یعنی اینکه در عمل هیچ بودجه‌ای برای مبارزه با مواد مخدر و کمک به معنادین وجود ندارد. و با فرض اینکه همین بودجه در جهت مبارزه با استفاده از مواد مخدر بکار گرفته شود، که نمی‌شود، نبایستی فراموش کرد که هیچ‌گاه سرکوب و خشونت نتیجه ندهد و نخواهد داد. غیر از کشورمان ایران، نمونه عربستان گویای این واقعیت است. در عربستان با وجود قوانین قرون وسطایی علیه مصرف الکل و خشونت بیحد علیه پدیده تن‌فروشی، هم تن‌فروشی و هم مصرف نوشیدنی‌های الکلی بیداد می‌کند. همانطور که همگان بوضوح در ایران شاهد تولید مشروبات الکلی در خانه‌ها هستند. و یا اینکه با وجود صدور و اجرای احکام اعدام برای قاچاقچیان، مواد مخدر مصنوعی و روان‌گردان‌هایی مثل شیشه، امسال ۴۴۲ درصد نسبت به سال قبل افزایش داشته است.

رئیس سازمان ملی جوانان در همکاری با ستاد مبارزه با مواد مخدر گفت: "آمار اعتیاد جوانان را هر سال به دست می‌آوریم اما این آمار محرمانه است و فقط در اختیار مسئولان قرار می‌گیرد."

عملکرد جمهوری اسلامی در این زمینه مؤید این است که در ۳۱ سال گذشته استفاده‌ای از این آمار‌ها نشده است. تحقیقات و تجربیات بکار گرفته شده در زمینه مبارزه با اعتیاد گواه آن است که دادن آمار و اطلاع‌رسانی درست اولین قدم در جهت حل این مشکل در یک جامعه است. بنابراین در این قسمت هم جمهوری اسلامی نه تنها مردم و شهروندان را محرم ندانسته و آماري از مبتلایان به اعتیاد ارائه نمی‌دهد، بلکه با ارائه آمارهای غلط سعی در کتمان این واقعیت می‌کند. این یعنی اینکه به آنها مربوط نیست که

هر سال به تعداد معنادان اضافه می‌شود و اصلاً به آنها مربوط نیست که میانگین سنی معنادان هر سال کمتر و کمتر می‌شود.

جدای از این، در بسیاری از کشورها به معناد به عنوان بیمار نگریده می‌شود. و به همین منظور مراکز دولتی و غیر دولتی که حمایت مالی می‌شوند، کار مداوم معنادین را زیر نظر پزشکان متخصص و کادر دوره دیده اداره می‌کنند. اما در ایران وضع بگونه‌ای کاملاً متفاوت در جریان است. بر اساس گفته فرمانده نیروی انتظامی، بزرگترین مجموعه ترک اعتیاد تنها ظرفیت ۲۰۰۰ نفر را دارد. مراکزی که معنادان به عنوان بیمار بتوانند در آنجا بستری شده و خود را معالجه کنند، جوابگوی همین تعداد معناد اعلام شده از طرف رژیم هم نیست. و این خانواده‌های معنادین را راهی مراکزی می‌کند که توسط ارگان‌ها و افراد فاقد صلاحیت اداره می‌شود. این مراکز مبلغی بین ۲۰۰ تا ۴۰۰ هزار تومان از خانواده‌ها می‌گیرند تا فرد معناد را حدود یک ماه در مکانهایی کاملاً دور از استاندارد تحت نظر بگیرند. عمده این مراکز پس از حدود ۳ تا ۴ هفته زندانی و ایزوله کردن این افراد، تنها افرادی با بیماریهای روحی تحویل اجتماع می‌دهند. روی آوردن خانواده‌ها به این مراکز خود گواه دیگری بر این است که مردم بخوبی دریافته‌اند که در این زمینه هم نبایستی انتظاری از رژیم جهت گرفتن کمکی برای این معضل اجتماعی داشته باشند. در نتیجه دم دست‌ترین و ارزان‌ترین راه را انتخاب می‌کنند.

این نگاه کوتاه و گذرا به معضل اعتیاد و معنادین، لزوم داشتن شفافیت در دادن آمار و اطلاع‌رسانی، دارا بودن برنامه علمی و منون و ایجاد امکانات مناسب و ضروری را به عنوان پایه‌ای‌ترین خواسته‌ها برای حل معضل معنادین مورد تاکید قرار می‌دهد. که رژیم اسلامی در طول ۳۱ سال حکومت به شیوه ارباب رعیتی، کاملاً برعکس عمل نموده است. جمهوری اسلامی کمک در درمان که پیشکش، بلکه با پیش بردن سیاست منفعت طلبانه حزبی و گروهی و کاملاً در تضاد با منافع مردم اقتصاد ایران را به نابودی کشانده، که این یک به نوبه خود درصد بیکاری را افزایش و بخش اعظم جامعه را به زیر خط فقر رهنمون کرده است. به هیچ وجه عجیب نیست که ایران در راس فهرست مصرف کنندگان مواد مخدر قرار دارد، زیرا که به گفته کارشناسان مسایل اجتماعی فقر و بیکاری اصلی‌ترین عامل اعتیاد است.

### نگاهی به اخبار مربوط به اعتیاد در رسانه‌های دولتی

وظیفه مبارزه با قاچاق مواد مخدر، و اعتیاد به آن در ایران به عهده دولت و نیروی انتظامی است.

حسین ساجدی نیا، فرمانده انتظامی تهران بزرگ در باره نظارت بر شناسایی مراکز ترک اعتیاد گفت که بزرگترین مجموعه ترک اعتیاد با گنجایش ۲۰۰۰ نفر توسط نیروی انتظامی اداره می‌شود.

اعتیاد در بسیاری کشورها یک بیماری تلقی می‌شود و نه جرم. به همین دلیل هم سازمان‌های غیردولتی نقشی مهم در کمک به معنادان دارند. در ایران هنوز با این نگرش فاصله زیادی وجود دارد.

### بازگشت ۹۰ درصدی به اعتیاد

نزدیک به ۹۰ درصد کسانی که اعتیاد خود را ترک می‌کنند، تنها ظرف سه ماه دوباره به اعتیاد روی می‌آورند! این را «ایسنا» از قول معصومه معارفوند مسئول دفتر آسیب‌های اجتماعی وزارت رفاه ایران نوشته است. او تاکید کرده که «دو سوم معنادین پس از خاتمه درمان عود کرده‌اند.» خاتم معارفوند علت شکست درمان را، نداشتن برنامه‌ای برای پیشگیری از بازگشت آن دانسته و گفته است «افرادی که اعتیاد را ترک می‌کنند بعد از ترک اعتیاد مورد حمایت قرار نمی‌گیرند.»

به هر حال، تجربه نشان داده است که منع کردن انسانها از یک رفتار اشتباه بدون جایگزین کردن یک رفتار صحیح، اغلب نتیجه‌ای جز تلاش انسانها برای دستیابی به آن رفتار اشتباه از شیوه‌هایی به مراتب خطرناک‌تر و اشتباه‌تر به بار نخواهد آورد.

### میانگین سن اعتیاد در ایران ۲۵ سال

خبرگزاری مهر: مدیرکل امور اجرایی ستاد مبارزه با مواد مخدر، روند مصرف کراک را در کشور در حال افزایش دانست و گفت: هم اکنون تریاک بیشتر از سایر مواد مخدر مصرف می‌شود. به گزارش خبرنگار مهر در سنج، محمد مسعود زاهدیان عصر شنبه در حاشیه همایش منطقه‌ای مقابله با عرضه و صدور مواد مخدر و در جمع خبرنگاران رسانه‌های جمعی اظهار داشت: در حال حاضر مصرف تریاک در کشور رتبه اول را در بین انواع مخدرها دارد اما روند افزایش مصرف کراک نیز همچنان ادامه دارد و این ماده مخدر نیز هم اکنون رتبه دوم مصرف را به خود اختصاص داده است.

وی ادامه داد: با توجه به ورود مخدرهای صنعتی به بازار و تبلیغات سو که در مورد آنها وجود دارد باعث شده است تا میزان رغبت به مصرف آنها در بین جوانان افزایش یابد که باید در این حوزه علاوه بر اقدامات پلیس و دستگاه های دولتی مشارکت و همکاری خانواده ها و آگاهی آنها از عواقب مصرف این نوع مخدرها را افزایش داد.

مدیرکل امور اجرایی ستاد مبارزه با مواد مخدر کشور گفت: براساس آخرین تحقیقات و آمارگیری که از سوی یکی از مراکز علمی کشور صورت گرفته است هم اکنون میانگین سن اعتیاد در کشور به ۲۵ سال کاهش پیدا کرده است که البته باید توجه داشت که میانگین سن معتادین در کشور متفاوت است و در بعضی از مناطق حتی به زیر ۲۰ سال نیز رسیده است.

زاهدیان به آمار معتادین در کشور اشاره و عنوان کرد: بر اساس آخرین آمار صورت گرفته در کشور یک میلیون و ۱۶۰ هزار نفر معتاد در سراسر کشور وجود دارند که با احتساب افرادی که به صورت موقتی و غیرحرفه ای این عمل را انجام می دهند آمار معتادین در کشور به بیش از دو میلیون نفر می رسد.

وی همچنین با اشاره به زمان دسترسی افراد به انواع مواد مخدر و در پاسخ به این سوال که آیا میانگین دسترسی افراد در مدت زمان کمتر از ۱۵ دقیقه به مواد مخدر صحت دارد یا خیر، افزود: البته زمان مشخص شده و ثابتی در میان نیست اما با توجه به اقدامات پلیس در خصوص برخورد با توزیع کننده های مواد مخدر این زمان افزایش پیدا کرده است.

مدیر کل امور اجرایی ستاد مبارزه با مواد مخدر کشور بیان داشت: برای افزایش مدت زمان دسترسی افراد به انواع مواد مخدر در سال جاری پلیس موظف شده است که در ۱۰ کلانشهر کشور و بر اساس نیاز در سایر مناطق طرح امنیت اجتماعی و جمع آوری دستفروشان و خرده فروشان مواد مخدر را اجرا کند که خوشبختانه تاکنون نیز در این بخش اقدامات بسیار خوبی صورت گرفته است.

زاهدیان همچنین با اشاره به کشف بیش از ۷۲۷ تن انواع مواد مخدر در سال گذشته خاطر نشان کرد: بر اساس اعلام سازمان ملل متحد کشور ایران یکی از کشورهای برتر جهان در زمینه میزان کشفیات به شمار می رود که البته با توجه به وجود سونامی تولید انواع مواد مخدر در کشور همسایه افغانستان، ما باید تلاش بیشتری در این حوزه داشته باشیم.

وی به افزایش مصرف مواد مخدر صنعتی و قرص های روانگردان در کشور اشاره کرد و گفت: متأسفانه به دلیل تبلیغات و سوء استفاده شبکه های ماهواره ای میزان مصرف انواع مخدرهای صنعتی در کشور در حال فزونی است که البته استقبال از آنها در بین جوانان بیش از سایر اقشار است.

مدیر کل امور اجرایی ستاد مبارزه با مواد مخدر کشور ادامه داد: در راستای مقابله با این پدیده جدیدترین اقدام هوشیاری و افزایش آگاهی خانواده ها برای مراقبت از فرزندان خود است که رسانه های جمعی در این خصوص می توانند نقش اصلی را بر عهده داشته باشند.

زاهدیان خاطر نشان کرد: در شش ماهه اول سال جاری بیش از ۵۹۶ کیلوگرم شیشه در کشور کشف شده است که در مقایسه با شش ماهه اول سال ۸۷ بیش از ۴۰۰ درصد رشد داشته و این آمار نگران کننده و نیازمند بررسی و توجه بیشتری است.

وی گفت: برای ساماندهی و مبارزه با مواد مخدر در کشور نمی توان نسخه ای هماهنگ پیچید و باید با افزایش تعامل و همکاری مردم و همچنین استفاده از توان رسانه های جمعی، سطح تقاضا را کاهش داد چرا که با توجه به وجود کشور افغانستان بحث عرضه در کشور مطرح است.

از دیگر سو، در جامعه ما، طرز تلقی و نگاه عموم افراد و دولتمردان به اعتیاد به عنوان یک مسئله شخصی و فردی مطرح بوده و نه مسئله ای اجتماعی و مردم به افراد معتاد با حالتی ترحم انگیز می نگرند و آنها را بیماران اجتماعی نمی دانند، بلکه آنها را در ردیف مجرمان مورد سرزنش و نفرت قرار می دهند و مجازات می کنند. براساس نظریه برجسب زنی، بیماران اجتماعی مبتلا به مواد مخدر را برجسب «معتاد به مواد مخدر» می زنند و از خود طرد می کنند و شخص معتاد در یک عزلت و انزوا قرار می گیرد و به برتری اخلاقی غیرمعتادان رأی می دهند. اینچنین است که با توجه به در نظر گرفتن شدید ترین مجازاتها برای تولید و مصرف مواد مخدر هر ساله بر تعداد معتادان افزوده می شود و جامعه هر روز با فقر نیروی انسانی کارآمد و سازنده بیشتر مواجه می شود.

تا وقتی که نظام اجتماعی دارای عدم هماهنگی بین اهداف و وسایل نهادی شده باشد، وجود میزان زیادی از انحرافات اجتماعی اجتناب ناپذیر است. بنابراین راه حل اساسی و بنیادی در جامعه نهفته است. ریشه درد، در

جامعه است نه فرد. مجازات و شکنجه جلوی ارتکاب جرایم را نگرفته است. اگر در هر جامعه ای بوجه ای را که صرف نگهداری، نگهداری و مبارزه با مواد مخدر می شود از ابتدا صرف آموزش و پرورش صحیح فرد (امنیت، بیکارچیگی، توزیع عادلانه درآمدها در جامعه، به نمایش نگه داشتن ثروت در جامعه و تبلیغ نکردن ارزشمندی آن در جامعه و...) نمایند، جامعه را از افراد کارساز و نیروی انسانی آموخته و آگاه بی نیاز می سازد.

مدیرکل ستاد مبارزه با مواد مخدر در سال ۱۳۸۰ می گوید: امسال ۲۰ میلیارد تومان بوجه برای مبارزه با مواد مخدر در نظر گرفته شده است که به ۶ کمیته اختصاص یافته و در صدد هستیم تا در مرزهای شرقی اقداماتی چون احداث کانالهای مختلف، کشیدن سیم خاردار، استقرار نیروهای امنیتی و احداث جاده های کنترلی در طول مرزها را به عمل آوریم (بهداران ۱۳۸۰، ۷): نتیجه اینکه جامعه بیشترین گناه مجرم را باید برعهده بگیرد. مسئولیت وضع قوانین و مقررات اجتماعی را جامعه برعهده دارد. اگر در جامعه ای ارتکاب جرایم زیاد است، در قوانین حقوقی، مقررات اجتماعی و نوع آموزش و پرورش آن جامعه باید مطالعه کرد و به فکر برطرف کردن علل جرم در آن جامعه بود. اگر نظام آموزشی قدیمی است و برآورده نیازهای کنونی را ندارد، باید برای بر طرف کردن عدم هماهنگی، سیستم آموزشی تغییر کند.

راه حل دوم این است که هر روز بیش از پیش باید به پذیرفتن این نظریه نزدیکتر شویم که اعتیاد یک بیماری مزمن است. از میان رفتن مرزها، اقتصادهای نیرومند و در دسترس بودن مواد مخدر، این مواد را ارزانتر و خالص تر و آسانتر از دهه های گذشته در اختیار مصرف کنندگان قرار می دهد. اروپائیان امروز درصدندند فرهنگی ایجاد کنند که در آن مصرف کنندگان با ایجاد رابطه ای منطقی با مواد مخدر و شناخت آثار و عوارض آن به حداکثر ایمنی در مقابل زیانهای این مواد دست پیدا کنند.

راه حل سوم تأکید بر راههای پیشگیری از اعتیاد است. در سمینار پیشگیری از اعتیاد در تابستان ۱۳۸۰ در مشهد، به این موضوع اشاره شده و آمده است که از کل مبلغ اختصاص یافته بوجه ستاد مبارزه با مواد مخدر تنها ۶/۱ درصد آن برای پیشگیری به بهزیستی اختصاص یافته است (بهداران، ۱۳۸۰، ۷)

## حراست شرکت اتوبوس رانی تهران از ادامه بکار

### فعال سندیکایی ممانعت به عمل می آورد

سعید تریابیان مسئول روابط عمومی سندیکای اتوبوس رانی تهران و حومه روز 19 خرداد ماه با یورش مامورین وزارت اطلاعات به منزل شخصی او دستگیر و به سلولهای انفرادی بند سپاه منتقل شد. او نزدیک به 36 روز در سلولهای انفرادی این بند تحت شکنجه های شدید روحی قرار داشت و تا روز 29 تیرماه در زندان گوهردشت کرج در بازداشت بسر برد و با وثیقه سنگین مالی از زندان آزاد شد. پس از آن روز شنبه 2 مرداد ماه سعید تریابیان به محل کار خود در شرکت واحد مراجعه کرد، اما با مداخله مرشدلو از مسئولین حراست شرکت واحد، (شعبه ای از وزارت اطلاعات می باشد) از بازگشت او به سر کارش جلوگیری بعمل آمد.

مرشدلو در جریان اعتصابات سال 84 در دستگیری و پرونده سازی علیه کارکنان نقش داشت و همچنین در پرونده سازی و بازجویی و ممانعت بکار فعالین سندیکایی نقش فعال دارد و تنها فردی است از حراست (شعبه ای از وزارت اطلاعات) که توسط کارکنان شناخته شده است.

هنگامی که کارکنان شرکت واحد به طبقه حراست احضار می شوند، توسط بلندگو از آنها بازجویی می کنند و چهره افراد سؤال کننده نامشخص و پشت دیوارهای شیشه ای و دودی قرار دارند و دیده نمی شوند. شیوه برخورد آنها با پرسنلی که به حراست احضار می شوند همانند بازجوهای وزارت اطلاعات است.

رضا شهبانی فعال دیگر سندیکای اتوبوس رانی تهران و حومه که در روز 22 خرداد ماه در حین انجام کارش روبرو شد و به سلولهای انفرادی بند 209 زندان اوین منتقل شد و همچنان در این بند مخوف بسر می برد. از شرایط و وضعیت این فعال سندیکایی خبری در دست نیست.

لازم به یادآوری است که دو تن از رهبران سندیکای اتوبوس رانی تهران و حومه آقایان منصور اسالو و ابراهیم مددی تنها به جرم حق داشتن سندیکای کارگری چند سال است که در شرایط طاقت فرسای در زندان بسر می برند.

سوم مرداد 1389 - با 25 جولای 2010



**چرا همسر از حقوق اولیه یک زندانی بی بهره است؟**



منصور اسانلو، رئیس هیئت مدیره سندیکای شرکت واحد اتوبوس رانی تهران و حومه است که بارها به دلیل مبارزات کارگری و تلاش برای احقاق حقوق کارگران شرکت واحد و اتوبوسرانی زندانی شده است و هم اکنون با محکومیت ۵ ساله در زندان رجایی شهر کرج است. گفتنی است تا به حال اتحادیه‌های کارگری و نهادهای بین‌المللی به بازداشت و نگهداری وی در شرایط نامناسب اعتراض کرده و خواهان آزادی وی شده اند و مقاومت و اصرار وی بر احقاق حقوق کارگران، وی را تبدیل به "نماد" مبارزات کارگری کرده است. در تاریخ ۳۱ خرداد ماه گزارش شد که سازمان بین‌المللی کار در گزارش سالانه‌ی خود اعلام کرده است که قوه قضاییه ایران با عفو منصور اسانلو موافقت کرده است، اما تا کنون چنین حکمی به وی و خانواده‌اش ابلاغ نشده است و علیرغم نیاز به درمان پزشکی، وی از مرخصی استعلاجی هم محروم است. به همین مناسبت جرس با خانم پروانه اسانلو گفتگویی ترتیب داده است که در پی می‌آید:

**خانم اسانلو می‌توانید در خصوص آخرین وضعیت پرونده همسران توضیح دهید؟**

دقیقا سه سال از آخرین بازداشت ایشان می‌گذرد و مجموعا چهار سال در زندان هستند و در این مدت سه سال هیچگونه مرخصی به ایشان داده نشده است. علی‌رغم پیگیری‌هایی که ما انجام دادیم و من و حتی خودشان به مراکز قضایی نامه نوشته‌اند و پزشک قانونی هم به خاطر بیماری‌های ایشان گفته‌اند که به خاطر شرایط پزشکی ایشان نمی‌توانند زندان را تحمل کنند و باید شرایط ویژه برای ایشان اختصاص داده شود اما متأسفانه تا الان هیچکدام رعایت نشده است. ما برای آزادی مشروط نیز خیلی تلاش کردیم اما تا الان جوابی نداده‌اند و علی‌رغم تمام مشکلات جسمی که آقای اسانلو دارند و هم اکنون از درد شدید پا، ساییدگی مهره کمر، بیماری قلبی و ناراحتی‌های چشم رنج می‌برد و نیاز به مداوای جدی در خارج از زندان دارد اما در زندان هستند. الان ایشان در سالن هشت و در زندان رجایی شهر هستند.

**آیا می‌توانید با ایشان ملاقات حضوری داشته باشید؟**

بله ملاقات داریم البته یک ماه است که مرتب شده و یک هفته آقایان و یک هفته هم خانم یعنی من و مادر و خواهرشان به ملاقات ایشان می‌رویم. اما از نظر تماس تلفنی محدود هستند و براحتهای هم نمی‌توانند صحبت کنند و هر بار مامور کنارشان نشسته است و این مسئله همسر را خیلی ناراحت می‌کند که نمی‌تواند راحت با خانواده‌اش صحبت کند.

**وضعیت روحی و جسمی آقای اسانلو چطور است؟**

وضعیت روحی ایشان که خوبست و علی‌رغم تمام فشارها سعی می‌کند روحیه را حفظ کند اما از نظر جسمی، دکتر پزشک قانونی برای ایشان یک سری آزمایشات داده‌اند که ایشان باید انجام دهند و چشمشان هم باید تحت کنترل پزشک خودشان باشد و باید به طور مرتب تحت معاینه قرار بگیرند همینطور کمر درد و پاندرم هم دارند که با نرمش و ورزش سعی می‌کنند خودشان را حفظ کنند.

**آنطور که از اخبار بر می‌آید قوه قضاییه با عفو ایشان موافقت کرده است، پس چطور به مدت کوتاهی ایشان دوباره تحت بازجویی قرار گرفته‌اند و مورد اتهامی ایشان چیست؟**

جریان عفو و آزادی همسر اخیرا مطرح شد که ما هم این مسئله را شنیدیم و آقای وزیر کار که به خارج سفر کرده، قول داده است که زمینه آزادی

آقای اسانلو را فراهم کند و هنوز از کم و کیف آن اطلاع نداریم و خود همسر هم از این موضوع خبر ندارد و هنوز نمی‌دانیم چقدر این مسئله صحت دارد. ما همچنان منتظریم که آیا از سوی قوه قضاییه خبری می‌شود یا نه که تا الان متأسفانه هیچ خبری نشده است. پرونده‌ای برای ایشان بعد از عید از طرف مسئولین زندان تشکیل شده که به بازپرس شعبه شش در رابطه با اینکه ایشان با عوامل ضد انقلاب ارتباط دارد و گویا یکشنبه هفته پیش از این اتهام تبرئه شده و فقط بابت تبلیغ علیه نظام باید به دادگاه انقلاب ارجاع شود.

**آقای اسانلو اخیرا ملاقاتی با دادستان تهران داشتند آیا در این خصوص می‌توانید توضیحاتی بدهید؟**

بله با دادستان در زندان ملاقات داشتند و آقای جعفری دادستان تهران هم به ایشان گفته بودند درخواست آزادی مشروط و مرخصی همسر را کرده‌اند اما از جاهای دیگر مانع ایجاد می‌کنند.

**یعنی دادستان تهران نقش و اختیاری در پرونده ندارند و تصمیم گیرنده نهاد دیگری است؟**

ایشان گفته بودند من "موافق" آزادی شما هستم اما باید پیگیری کنم. طی هفته‌های گذشته اخباری مبنی بر ضرب و شتم خانم زویا صمدی عروس شما منتشر شد آیا عروستان فعالیت سیاسی دارند؟ و این برخوردها سابقه داشته است؟

این برخوردها به این شکل تا به حالا نبوده است. اما اخیرا عروس مرا مورد ضرب و شتم قرار دادند. عروسم دچار مشکلات روحی شده و احساس امنیت نمی‌کند و بر اثر شدت ضرب و شتم دچار مشکل جسمانی شده است. عروسم مهندس است و اصلا آدم سیاسی نیست و حتی آقای اسانلو را نمی‌شناسد و فقط یکبار در شب نامزدی‌اش ایشان را دیده است. و عروسم را برای ملاقات پدر شوهرش هم به زندان راه نمی‌دهند. طی هشت ماه گذشته عروسم را تحت فشار می‌گذاشتند و حتی در ماه گذشته ایشان را تهدید تلفنی می‌کردند. یکبار هم قبل از عید در خیابان دو نفر لباس شخصی اسلحه می‌گذارند به پهلویش و می‌خواهند سوار ماشینش کنند که مردم می‌آیند و مداخله می‌کنند. تلفنی هم تهدیدش می‌کردند و به شعبه دادگاه حضارشان می‌کردند و یکبار هم خودم رفتم اما آنها این تهدیدات و احضارات را انکار کردند. تلفن‌ها از سوی افراد ناشناس بود و شماره هم نمی‌افتاد به همین خاطر ما هم قضیه را جدی نمی‌گرفتیم تا اینکه دوم تیرماه این اتفاق افتاد. تا حدی این اتفاق ناگوار بود که آقای مهدی کروب‌ی که سالیان سال رئیس مجلس بودند و از پایه گذاران این نظام و از یاران نزدیک امام خمینی بودند تحت تأثیر قرار گرفتند و به عیادت عروس و خانواده اسانلو آمدند و این حرکت به ما "روحیه" داد و متوجه شدیم که آقای کروب‌ی با تمام مشکلاتی که دارند از مشکلات ما هم غافل نیستند. آیا این برخوردها از سوی نیروهای خودسر انجام می‌شود یا تحت نظارت نهادی هستند؟ و آیا در این خصوص به جایی شکایت برده‌اید و پاسخ دستگاه قضاییه کشور به اینگونه برخوردها چیست؟ در این رابطه من و خانواده عروسم به نه‌جا شکایت برده‌ایم اما تا الان کسی پاسخگو نبوده و هیچ نتیجه‌ای نگرفته‌ایم. دستگاه قضایی هم هیچ جوابی به شکایات ما نداده است. اما باید بگویم افراد معمولی نمی‌توانند این اقدامات غیرقانونی را در خیابان انجام دهند و این افراد با امنیت کامل این کارها را انجام می‌دهند. در خیابان در ایستگاه مترو طرشت عروسم را بغل زده‌اند و برده‌اند و بعد از ضرب و شتم در زیر پل سیدخندان راهپیش کرده‌اند، چطور ممکن است افراد معمولی با خیال راحت این کار را بکنند؟ این کار کسانی است که با "امنیت کامل" این برخورد را کرده‌اند. خانم اسانلو به عنوان آخرین سوال چه صحبت و درخواستی از مسئولان و بویژه از دستگاه قضاییه کشور دارید؟

در تمام مدتی که آقای اسانلو در زندان بودند مشکلات مالی و امنیتی داشتیم. بعد از ۲۶ سال سابقه کار در شرکت واحد ایشان را اخراج و حقوق و مزایایش را قطع کرده‌اند و به همین سبب وضعیت مادی خانواده تحت تأثیر این مسئله قرار گرفته است. دو تا هم پسر داریم که یکی از آنها متاهل است و کار مشخص و ثابتی هم ندارد و اینها در کنار برخوردهای اخیر است که ما با و عروسمان داشتند. اما با تمام این مشکلات سوال من از مسئولین این است که چرا همسر که سه سال است در زندان است نباید از "حقوق اولیه" یک زندانی برخوردار باشد به مرخصی بیاید و از حق آزادی مشروط استفاده کند و شرایط بهتری برایش در نظر گرفته شود؟ چه کسی باید پاسخگوی ما باشد؟ و ما از چه کسی می‌توانیم غیر از مسئولان قضایی کشور انتظار داشته باشیم؟ 3 مرداد 1389

## داشتن و بودن

### تصویری از اقتصاد سوسیال فمینیستی در ونزولا

مصاحبه سوزان سیرونک و جعفری وبر با لیدیسه نواس  
در 28 ژوئن 2010 در کاراکاس

ترجمه آزاده ارفع



( کاراکاس، ونزولا). لیدیسه نواس یکی از برجسته ترین رهبران فمینیسم سوسیالیستی در " حزب متحد سوسیالیستی ونزولا (1) " و کانید پارلمان آمریکای لاتین است.

ما با خانم نواس در بانک توسعه در کاراکاس در 18 ژوئن 2010 ملاقات کرده و با وی در باره نگاه اش به سوسیالیسم، دست آوردهای روند انقلاب بولیواری تا کنون و این که چه کارهایی در این عرصه هنوز باقی مانده است، به گفتگو پرداختیم.

#### س- سابقه سیاسی تان چیست ؟

ج- من کانید(حزب متحد سوسیالیستی ونزولا ) در کاراکاس میباشم. همچنین از اعضای پولیت بوری منطقه کاراکاس و کانید پارلمان آمریکای لاتین هستم . در ضمن مسئولیت هایی هم در " بانک توسعه زنان" داشته و همچنین از هماهنگ کنندگان فعال منطقه " پاراگو ال وال" هستم منطقه ای که ما تلاش می کنیم از پائین و از سطوح محلی سوسیالیزم را بنا کنیم.

من مدتی طولانی فعال انقلابی بوده ام . در سال 1960 فعال جنبش انقلابی ونزولا بودم . آری، من از فعالین و بنیان گزاران جنبش چریکی " باندا روجا" در سال 1976 بودم و زمانی که در این جنبش انشعب شد من به شاخه مارکسیست- لنینیستی باندا روجا پیوستم. با این سازمان فعالیت کردم تا اینکه این سازمان نیز از بین رفت. آن سال ها سال های سختی بودند. من بارها دستگیر و زندانی شده و تحت پیگرد سیاسی قرار گرفتم. برای مثال در سال 1980 مرا با اعدام های ساختگی زیر فشار قرار دادند.

من و همسرم تبعید در ال سالوادور را برگزیدیم و به صف فعالین جنبش چریکی " جبهه فارا بونده مارتی" پیوستیم. در این مبارزات من همسر و پسر بزرگم را از دست دادم. در سال 1992 عضو " کمیسیون حقیقت یاب" در ال سالوادور بودم. و تا برگشتم به ونزولا در سال 1995 فعالین حقوق بشر را آموزش می دادم.

بازگشتم به ونزولا مصادف با دوره جدیدی از مبارزات بود. با هوگو چاوز در سال 1994 ملاقات کردم و در کارزار انتخاباتی وی در سال 1998 شرکت داشتم.

#### س: اهداف اصلی بانک توسعه زنان کدام ها هستند؟

ج: " بانک زنان" کمک می کند که زندگی زنان بویژه زنانی که هیچگونه دسترسی به منابع اقتصادی ندارند بطور بنیادی تغییر نماید. تنها با دادن اعتبار نمیتوان به این تغییرات دست یافت. این تغییر به همان اندازه که به روند های اجتماعی و تولیدی وابسته است به تشکیلات سیاسی و سازماندهی نیز احتیاج دارد.

دسترسی به اعتبارات بانکی شاید عاملی باشد که در ابتدای کار زنان را به شرکت در برنامه ها جلب نماید ولی هدف ما ایجاد تشکل هائی است که به تغییر زندگی زنان کمک کند به طوری که زنان بتوانند به شکل خودکفا زندگی خود را اداره کنند. " بانک زنان" نمایندگان دارد که به تسهیل و همراهی این روند سیاسی کمک میکنند. " بانک زنان" از زمان تاسیس خود توانسته زندگی بیش از 400 هزار زن را دگرگون کند. زنان تعاونی ها، بریگادهای تولید و سازمان های اقتصاد اجتماعی تشکیل داده اند که در امر انتقال به اقتصاد سوسیالیستی از اهمیت برخوردار است. " بانک زنان" در این روند بزرگ به عنوان یک عامل تسریع کننده عمل کرده است.

#### س: چه چالش هاو دست آوردهایی زنان در جریان انقلاب بولیواری داشته اند؟

ج: بزرگترین چالش در هم شکستن روابط تاریخی مبتنی بر وابستگی ، تبعیض و محرومیت است. من به ویژه بر روی مسئله فقر و تهی دستی تاکید دارم. در گذشته مردم تهی دست امکان کسب اعتبار از بانک های خصوصی را نداشتند. این یکی از بزرگترین دست آوردهای ما می باشد امری که الهام بخش زنان در جهت ایجاد اشکال جدید تولید، اشکال تولید غیر سرمایه داری در راستای یک شکل جدید اقتصاد، اقتصاد سوسیالیستی، اقتصادی مبتنی بر همبستگی است.

ما برای سه سال اول به افراد اعتبار اعطاء می کردیم . اما حالا بر مبنای تجربیات مان هر چه بیشتر بر اهمیت سازمان یابی تاکید میکنیم. این امر مستلزم آن است که ما اشکال جدیدی از رابطه با کارفرمایان برقرار کنیم. ما " شبکه مردمی استفاده کنندگان بانک زنان" را ایجاد کردیم. در "بانک زنان" به زنان بخاطر سن و یا توانایی خواندن و نوشتن اعمال تبعیض نمی شود. زنی در سن 50 سالگی هم می تواند عضوی مولد از جامعه باشد. زنانی که در شبکه مشارکت دارند در همه ماموریت ها و برنامه هائی که پیشنهاد میشود شرکت می کنند. خیلی از زنان خواندن و نوشتن را می آموزند و تعدادی هم به دانشگاه ها راه یافتند.

من برنامه های پژوهشی مشارکتی در "بانک زنان" را نیز بعهده دارم که هدفش ارزیابی از میزان تأثیری است که برنامه های " بانک زنان" بر روی وضعیت زندگی زنان داشته است. ما این ارزیابی را از طریق " تبادل دانش و اطلاعات " درباره نقاط ضعف و قوت برنامه مالی انجام می دهیم.

در شرایط حاضر یکی از چالش ها از نظر من تقویت تعاونی ها میباشد. روند تلاش برای تبدیل تعاونی ها به سازمان های اقتصاد همبستگی مستلزم دوره های آموزشی جامع و مانع برای شرکت کنندگان می باشد.

#### س: چه تشنجاتی بروز خواهد کرد زمانی که نیروهای بالا و پائین در ارتباط مستقیم با هم قرار بگیرند؟

ج: ما نمی توانیم فراموش کنیم که در آن چنان بافت اجتماعی ویژه ایی کار می کنیم که بیش از پانصد سال مستعمره بوده است. جایی که اکثریت مردم آن به حاشیه رانده شده بودند. استعمار سنت های همبستگی را که در جامعه بومی

قبل از وارد شدن مستعمره چیان اسپانیایی وجود داشت، درهم شکست. استعمار همچنین رابطه موزون بین انسان و طبیعت و همچنین رابطه بین انسان با انسان را درهم شکسته و فرهنگ جدیدی مبتنی بر محرومیت و بهره کشی را تحمیل کرد. در چنین جامعه ملوک الطوائفی بود که سرمایه داری متولد شد. و البته وزن این تاریخ همچنان بر شرایط حاضر سنگینی کرده و گسست با نظام حاکم و پیشروی به سوی ساختمان سوسیالیسم را سخت می کند. این تاریخ بر همه جنبه های زندگی سایه سنگین خود را گستر داده است.

در حزب (" حزب متحد سوسیالیستی ونزولا") هنوز افرادی هستند که از خودشان سوال می کنند که چگونه می توان به مثابه یک سوسیالیست با مسائل برخورد کرد ؟ دیدگاه من از سوسیالیسم چیست؟ این بحث بر روی همه فعالیت های ما و در تمام سطوح نهادها و همچنین در رابطه ما با جامعه و تاثیر می گذارد. این همچنین روی جوامع محلی که ما با آنها ارتباط داریم تاثیر می گذارد و انعکاس مشکلاتی است که ما در گسست با سیاست های قدیمی مبتنی بر اصل نمایندگی داریم . سخنگو بودن با نماینده بودن متفاوت است. من چطور می توانم سخنگوی جمعی باشم که در آن هنوز روی مسائل بحث جریان دارد، من باید نظر خودم را به عنوان یک فرد طرح کنم یا با نظر و تصمیم اکثریت همراه شوم؟ این خیلی پیچیده است .

در روابط تولیدی درون تعاونی های زنان ، برای مثال، رئیسی وجود ندارد بنابراین زنان باید یاد بگیرند که تقسیم کار ها را چگونه انجام دهند. شرایط آنان با کارگرانی که در موسسات سرمایه داری کار می کنند متفاوت است جایی که در آن رئیسی وجود دارد که همه چیز را به همه دیکته میکند. زنان در تعاونی ها خود تصمیم می گیرند که چگونه از منابع موجود استفاده کرده و در سود شرکت سهیم شوند . این میتواند یک شوک باشد.

در عرصه های دیگر، به همین شکل، ما خواهان گسست برای پیشروی به سوی تعمیق قدرت مردمی هستیم. به خاطر آن که رفتار نمایندگان پارلمان تغییر یابد، روشن شود که کدام قوانین باید پیشنهاد شده و مورد بحث قرار گیرد، و اصولاً" به چه قوانینی نیاز است. برای این تغییرات باید پروژه تقویت کمون ها( شوراهای محلی) به پیش رانده شود. این شوراهای محلی باید ابتکارات را بعهده گیرند، اینها باید از خود مردم بر خیزد . مردم باید قانونگذار باشند و نمایندگان به سخنگویانی مبدل شوند که مردم را همراهی می کنند. اگر ما در این روند پیشرفت کنیم در آن صورت قانون اساسی بورژوائی را هم تضعیف کرده ایم.

در حال حاضر ما یک مجلس بورژوائی داریم که آشکارا بین قانونگذاران و مردم جدایی ایجاد می کند؛ کسانی هستند که قانونگذاری می کنند و دیگری که آنها اجرا می کنند، جدایی بین کسانی که فکر می کنند و کسانی که اجرا می کنند. این یک تضاد بزرگ است. در مجلس هستند کسانی که در برابر این دگرگونی مقاومت می کنند. از طرف دیگر هستند کسانی که هنوز مطمئن نیستند که معنای قانونگذاری چه می باشد. این روندی است که ما باید آنها تکامل ببخشیم.

تضاد بین کار جمعی و فردی همچنان وجود دارد، میان بودن و داشتن. در سیستم سرمایه داری همه چیز در باره مالکیت( داشتن) است؛ آنچه که

داری به تو اهمیت می بخشد. در سوسیالیسم همه چیز در باره بودن است؛ در اینجا آنچه که تو انجام می دهی اهمیت تورا نشان می دهد. مسئله " داشتن" امری است که موجب فساد می شود؛ این نبضی است که همواره برای انباشت بیشتر، برای بیشتر داشتن از دیگران، برای امتیازات و فضای بیشتر از دیگران، می زند.

ما همچنین باید بین مالکیت شخصی و مالکیت بر وسایل تولید تفاوت بگذاریم. جناح راست مجلس می گوید که چاوز قصد دارد خانه ها، ماشین ها و کسب و کار خصوصی مردم را برباید. ما فقط در باره حرکت علیه مالکیت خصوصی بر وسایل تولید صحبت می کنیم. ادعاهای نمایندگان جناح راست مجلس مسخره می باشد. دولت همه این برنامه های اجتماعی را برای آن ایجاد می کند که تو بتوانی خانه و ماشین داشته باشی حال چرا باید آنها را از مردم بگیرد؟ من به مثال تعاونی ها بر می گردم. قصد جمعی کردن وسایل تولید و مبتنی ساختن آن بر اصل تعاونی و همبستگی بجای استثمار است.

ما میدانیم که تا فائق آمدن به این تضادها احتیاج به زمان داریم. این یک روند طولانی است اما در عین حال روندی سرشار از غنا می باشد. آن چه که ما انجام می دهیم فقط بر اساس دیدگاه سیمون بولیوار نیست بلکه همچنین دیدگاه سیمون رودری گوز ( معلم سیمون بولیوار ) را در نظر داشته و در عین حال اندیشه های جوامع بومی را نیز با خود حمل می کند. این اندیشه ها ویژگی های سوسیالیسمی است که ما در ونزوئلا در حال بنای آن هستیم.

**س: آیا شما می توانید کمی بیشتر در باره برداشت تان از سوسیالیسم توضیح دهید و این که هنوز چه اموری برای انجام دادن باقی مانده است؟**

**ج:** هنوز خیلی کارها مانده که انجام شود. ما باید ابتدا قدرت مردم را تقویت کنیم. فقط مردم هستند که می توانند مردم را رهبری کنند. ما به مردمی احتیاج داریم که سازمان یافته و آماده باشند. سوسیالیسم نمیتواند بر مبنای حذف مردم باشد. باید همگان در همه پروژه ها سهیم شوند. همه باید به عنوان یک کنشگر مولد سهیم باشند تا بتوانند کیفیت زندگی شان را بهبود دهند. شما نمی توانید سوسیالیسم داشته باشید در جایی که هنوز گرسنگی وجود داشته باشد. شما نمی توانید سوسیالیسم را بدون سیستم بهداشت داشته باشید. شما نمی توانید سوسیالیسم بدون کارگر داشته باشید ولی خصلت کار باید دگرگون شده و انسانی شود.

ثانیا! شما نمی توانید سوسیالیسم را بدون دموکراسی داشته باشید دموکراسی نی که در آن مردم بازیگر اصلی هستند. این مستلزم مشارکت مردمی و سازمان یابی همه آنان می باشد. ما نمی توانیم مشکلاتمان را به مثابه فرد حل کنیم. راه حل باید برای همه باشد. زیرا که مشکلات نامحدود هستند و منابع محدود بنابراین راه حل ها باید در هماهنگی فعالیت های دولت و کمون ها ( جوامع محلی) جستجو شود.

در انتها سوسیالیسم مستلزم برابری جنسی است. در اساسنامه حزب ( حزب متحد سوسیالیستی ونزوئلا) که ما آنرا در اپریل 2010 تصویب کردیم تاکید شد که حزب ما یک حزب سوسیالیست و فمینیست می باشد.

**! " حزب متحد سوسیالیستی ونزوئلا" حزبی Partido Socialista Unido de Venezuela, PSUV** - است سوسیالیستی که از ادغام سازمان ها و احزاب چپ در ونزوئلا که به انقلاب بولیواری به رهبری هوگو چاوز رئیس جمهور کنونی اعتقاد دارند به وجود آمده و در شرایط حاضر حزب حاکم این کشور است.

#### 80 درصد کودکان کار و خیابان تحت پوشش هیچ سازمان حمایتی قرار ندارند

رئیس سازمان رفاه و خدمات اجتماعی شهرداری تهران اعلام کرد: نتایج پژوهشی که از سوی شهرداری تهران صورت گرفته، نشان می دهد که بیش از 95 درصد کودکان کار و خیابان مورد بررسی، دارای خانواده بوده و بیش از 80 درصد آن ها تحت پوشش هیچ سازمان حمایتی قرار ندارند و برای کمک به تامین مخارج خانواده هایشان به سطح شهر می آیند.

به گزارش ایلنا، محمد جواد روزبهانی، با اشاره به پژوهشی که در سال 87 آغاز شده و تا پایان 1388 ادامه یافته است، گفت: از آنجا که یکی از وظایف معاونت امور اجتماعی و فرهنگی شهرداری تهران مطالعه آسیب ها، شناخت آن ها و تدوین راهبردهای جامع نگر است، این پژوهش در معاونت مذکور به انجام رسیده است. وی افزود: این پژوهش، بر موضوع کودکان کار و خیابان به عنوان مسأله ای که شاید مستقیماً مورد توجه مدیریت شهری نبوده، متمرکز شد و به بررسی مسائل فردی و اجتماعی کودکان کار و خیابان پرداخت.

روزبهانی ادامه داد: در پژوهشی که از سوی کارشناسان تخصصی معاونت امور اجتماعی و فرهنگی شهرداری تهران اجرا شد، با مشارکت مراکز پژوهشی و دانشگاه ها در 22 منطقه شهرداری به انجام رسید، بیش از 12 هزار کودک کار و خیابان شهر تهران، به عنوان حجم نمونه مورد بررسی قرار گرفتند. وی ضمن اشاره به اینکه با این 12 هزار کودک مصاحبه شد و بازدیدهایی نیز از خانه های آن ها صورت گرفت، افزود: نتایج این پژوهش در نیمه نخست امسال، در همایشی ارائه خواهد شد. 6 مرداد 1389

#### احتمال خفگی نوزادان بر اثر استفاده از آب جنوب تهران

نایب رئیس دوم کمیسیون بهداشت مجلس گفت: موضوع نیترات بالای آب شرب جنوب تهران از چند سال پیش مطرح بود علت آن هم تداخل فاضلاب در چاه های جنوب تهران است که استفاده مستقیم این آب برای نوزادان با احتمال خفگی همراه است.

انوشیروان محسنی بندپی در گفت و گو با فارس، افزود: درباره نیترات آب تهران دو گزارش از دو دستگاه دولتی ارائه شده، وزارت نیرو که مسئول تأمین آب است این مسئله را رد کرده اما وزارت بهداشت که مسئول سلامت مردم و آنالیز کیفیت آب است بر بالا بودن نیترات آب در بخش هایی از جنوب تهران تأکید کرده است به همین علت کمیسیون بهداشت و درمان مجلس بررسی این موضوع را در دستور کار قرار داده است.

عضو فراکسیون خط امام (ره) مجلس ادامه داد: با این وجود می دانیم که مسئله نیترات بالای آب بخش هایی از جنوب تهران مسئله جدیدی نیست و از چند سال قبل مطرح بوده است. هر لیتر فاضلاب انسانی بین 40 تا 60 میلی لیتر ازت دارد که در یک پروسه به نیترات تبدیل می شود و در سفرهای آب زیرزمینی و آب چاه های جنوب تهران باقی می ماند.

عضو کمیسیون بهداشت و درمان مجلس اضافه کرد: نیترات موجود در آب با تصفیه آب و کلرزنی تغییر ماهیت نمی دهد بلکه با روش های پیشرفته تغییر یون امکان جداسازی آن وجود دارد که فعلاً چنین کاری انجام نمی شود و چون از حدود 150 لیتر آب مصرفی مردم تهران حدود 80 درصد دوباره به صورت فاضلاب به سفرهای زیرزمینی برمی گردد احتمال وجود نیترات بیش از حد مجاز در آب های زیرزمینی جنوب تهران وجود دارد که باید به طور دقیق بررسی شود.

وی گفت: به هر حال بخشی از آب شربی که در تهران مورد استفاده قرار می گیرد از سفرهای زیرزمینی و چاه ها استفاده می شود و چون فاضلاب های شهری نیز در سفرهای زیرزمینی جنوب تهران رها می شوند احتمال تداخل این آب های با زت و نیترات بالاتر از حد مجاز با آب شرب هست.

عضو کمیسیون بهداشت و درمان مجلس گفت: با توجه به اینکه تجمع فاضلاب شهری در جنوب تهران است، اگر در شمال یا مرکز تهران از آب چاه و سفرهای زیرزمینی استفاده شود خطر بالابودن نیترات در آب وجود ندارد و این مسئله برای مناطقی از جنوب تهران مانند یاقوت آباد و مسگر آباد مطرح است.

وی افزود: البته تداخل فاضلاب با آب چاه ها با توجه به تصفیه آب و کلرزنی آن در تصفیه خانه امکان آلودگی میکروبی ندارد اما به هر حال ممکن است به علت ترکیبی لوله و فرسوده و قدیمی بودن شبکه آبرسانی تهرانی در جاهایی نیز تداخل فاضلاب با آب شرب وجود داشته باشد که باید به دقت بررسی شود و نمی توان با قاطعیت این مسئله را رد کرد.

محسنی بندپی گفت: قدیمی بودن شبکه آب رسانی تهران موجب شده که حدود 30 درصد آب تصفیه شده به همین علت هدر برود البته چون علاوه بر کلرزنی و گندزدایی در تصفیه خانه مقدار کلر باقیمانده در آب شرب تهران ( 3 دهم میلی گرم در لیتر) وجود دارد احتمالاً آلودگی های میکروبی که بر اثر تفت احتمالی فاضلاب با آب شرب در جاهایی ممکن است رخ دهد دوباره گندزدایی می شود و از بین می رود و از نظر آلودگی میکروبی آب تهران نگرانی چندانی نداریم.

این نماینده اصلاح طلب افزود: نگرانی اصلی از وجود نیترات در آب شرب جنوب تهران است. سازمان بهداشت جهانی حد مجاز نیترات در آب را برای نوزادان شیرخوار 50 میلی گرم در لیتر اعلام کرده که در صورت وجود بیش از این مقدار باعث بروز بیماری مت هموگلوبینا در نوزادان می شود که نوعی انسداد در انتقال اکسیژن به بافت های بدن است که حالت خفگی ایجاد می کند.

محسنی بندپی گفت: نیترات بیش از حد مجاز 50 میلی گرم در لیتر در حد اعلام شده برای آب تهران برای بزرگسالان مشکلی ایجاد نمی کند حتی اگر مادران شیرده از این آب بخورند و نوزاد از شیر مادر تغذیه کند مشکلی به وجود نمی آید اما اگر از این آب برای شیرخشک یا هر نوع غذای نوزاد استفاده شود خطر خفگی نوزادان زیر 6 ماه وجود دارد. پارلمان نیوز: 3 مرداد 1389

#### کارگران «باربر» نی، از حقوق کارگری خود محرومند!

غلامرضا توکلی دبیر انجمن صنفی کارگران میادین میوه و تره بار می گوید: دستور العمل مربوط به بیمه کارگران باربر میادین میوه و تره بار باعث شده است تا تمامی باربران بیمه شده از مزایای بیمه اجباری سازمان تامین اجتماعی محروم شوند.

بر اساس دستور العملی که از دو سال پیش مبنای بیمه کارگران باربر میادین میوه و تره بار قرار گرفته است؛ تمامی باربران با کمک مالی دولت به عنوان بیمه شده خویش فرما شناخته شده اند و در نتیجه از حقوق کارگری محروم شده اند.

این فعال کارگری افزود: در نتیجه وضع به وجود آمده کارگران باربر در میادین میوه و تره بار از تمام حقوق کارگری چون بیمه بیکاری، طبقه بندی مشاغل و ... محروم شده اند. 3 مرداد 1389

# امپراطوری جهانی آشوب و وظیفه چپ جهانی

یونس پارسا مناب

## درآمد

شرایط پر از هرج و مرج و آشوب و بی امنی که ما امروز شاهد آن در اکثر نقاط جهان هستیم و عمدتاً برای سال ها از انظار افکار عمومی پنهان مانده بود ، امروز برملا و رسانه ای تر گشته است . مردم عادی در کوچه و بازار چه در کشورهای مرکز و چه در کشورهای پیرامونی از اوضاع بشدت ناراحت و خشمگین بوده ولی مطمئن نیستند که چه باید بکنند . رسانه های گروهی و تحلیلگران سیاسی که قرار است خواسته ها و احتیاجات مردم را منعکس سازند در مقابل وقوع سریع السیر حوادث و عکس العمل های مقامات دولتی در برخورد به این وقایع دانا " شوک " گشته و اظهار " تعجب " می کنند . خود هیئت های حاکمه بطور مرتب و بی مهیا حرف هایی را به زبان می آورند که تا دیروز بیان آنها تابو و " حرام " محسوب می شد . به چندین فقره از این " سورپریزها " که در نه ماه گذشته اتفاق افتاده اند توجه کنید:

- اعلام نتیجه انتخابات ریاست جمهوری در ایران و تظاهرات وسیع اقشار مختلف مردم علیه آن ،
- چرخش به راست افراطی در جامعه آمریکا و ایزوله ساختن حتی نمایندگان " معتدل " درون حزب جمهوریخواه در یک سال اخیر ،
- سقوط مالی دوی
- ورشکستگی چندین دولت بزرگ ایالتی مثل کالیفرنیا در آمریکا ،
- ورشکستگی چندین دولت در کشورهای مثل ایسلند و یونان در اروپا ،
- چرخش به راست در شیلی برخلاف روند غالب در آمریکای لاتین ،
- چرخش به " چپ " در انتخابات منطقه ای در فرانسه ،
- جروبحث داغ و بروز اختلافات " جدی " بین دولتمردان آمریکا و اسرائیل ( اویاما و نتنباو ) بر سر مسئله فلسطین از جمله ادامه ی ساختن شهرک های اسرائیلی در مناطق فلسطینی نشین بویژه در شرق اورشلیم ،
- قیام مردم در قرقیزستان و سرنگونی دولت باکیوف
- در پرتو بحران عمیق ساختاری نظام و آشوب جهانی منبعث از آن، این " سورپریزها " و " شوک ها " هم د راذهان و افکار مردم و هم در بین تحلیلگران سیاسی پرسش هایی را ایجاد می کنند که حائز اهمیت می باشند : آیا در ببحوجه این آشوب جهانی ، در حال حاضر اروپا و آمریکای لاتین بطور نسبی با ثبات تر از دیگر مناطق هستند ؟ آری فقط کمی . چین چطور ؟ آری تا اندازه ای ولی این ثبات تضمین و تامین ندارد . وقتی ابر غول هایی مثل آمریکا و چین " سر رفه " می کنند ،خیلی از کشورها " مریض " می شوند . در اعصار پیشاسرمایه داری ، آشوب ها پیوسته در سطح محلی و کشوری و در نهایت و بندرت در سطح امپراطوری و منطقه ای بوقوع می پیوستند ، ولی امروزه آشوب ، جهانی است . زیرا که نظام سرمایه یک امپراطوری جهانی است . بحران مالی یونان که مجله " فورچن " آنرا به اسم " گردباد یونان " می خواند با بحران آلمان که وقوعش در آینده نزدیک قابل پیش بینی است ، ارتباط دارد و بحران آلمان نیز با بحران ساختاری راس نظام ( آمریکا ) گره خورده است . به کلامی دیگر مسئله یونان مسئله آلمان ، مسئله آلمان مسئله آمریکا و بالاخره مسئله آمریکا مسئله جهان است . قطعیت درباره آینده آشوبی که در سراسر جهان بوجود آمده هم در کوتاه مدت و هم در میان مدت غیر قابل پیش بینی دقیق و مناسب است . ولی بحث و تبادل نظر درباره شکلگیری و عوامل اصلی این آشوب می توانند چالشگران ضد نظام را در تهیه و تنظیم راهکارهای مبارزاتی در سطح ملی ، منطقه ای و جهانی آماده تر سازند . در این نوشتار بعد از بررسی اوضاع متحول جهان در شصت سال گذشته 1947 - 2010 و نقش آمریکا در آن که منجر به شکلگیری و گسترش " امپراطوری آشوب " گشته است ، به چند و چون آینده جهان و وظیفه نیروهای چالشگر ضد نظام می پردازیم .

نقش نظام جهانی در شکلگیری و رشد امپراطوری آشوب در جریان

دو دهه گذشته ( 1990 - 2010 ) تغییرات بزرگی در اکناف جهان و در

سطوح و حیطه های گوناگون بوقوع پیوسته اند که در زندگی آینده جوامع

بشری تأثیرات فراگیر و تعیین کننده ای بجا خواهند گذاشت . در این مدت ،

شوروی و کشورهای اروپای شرقی که در نتیجه عملکرد سیاست های

گلاسنوست و پروستوربکا و قبول منطق حرکت سرمایه ( انباشت سود ) با

فروپاشی اجتماعی و بحران های سیاسی و اقتصادی روبرو شده بودند ،

دچار فروپاشی و تجزیه همه جانبه گشته و در های خود را به روی هجوم و

نفوذ افسارگسیخته قدرت های درون جی ی7 بویژه آمریکا ، ژاپن و اتحادیه

اروپا ( آلمان ) باز کردند . فروپاشی شوروی و تبدیل چین توده ای به یک

کشور سرمایه داری نه تنها به پروسه جنبش های رهانبیخش ملی در کشورهای پیرامونی ( جنوب ) خاتمه داد بلکه منجر به نابودی و اخته شدن جنبش های کارگری ( سوسیال دموکراسی ) در اروپای غربی نیز گشت . حمله نظامی آمریکا به عراق در جنگ 1990 خلیج فارس و سپس به افغانستان در سال 2001 و متعاقباً دوباره به عراق در سال 2003 که صرفاً برای کسب هژمونی نفتی در مدار منطقه خاورمیانه و اقیانوس هند در چهارچوب " نظام نوین جهانی " و صدور دموکراسی بود ، فقط به بمباران شهرها و روستاهای عراق و افغانستان و قتل عام بیش از یک میلیون نفر از مردم عراق و افغانستان محدود نشد . ادامه این سیاست و نظامیگری جهان را بیشتر از پیش به سوی هرج و مرج ، نا امنی و آشوب سوق داد که ما امروزه شاهد تبلور عملکرد آن در فلسطین ، افغانستان ، پاکستان ، یمن ، سومالی ، سودان ، کنگو و .... هستیم . در بررسی این تغییرات در جهان بعد از دوره " جنگ سرد " از 1990 به این سو لازم است که نگاهی اجمالی به وقایع مهمی که در طول نیمه اول قرن بیستم اتفاق افتاده بیافکنیم . زیرا باید خاطر نشان ساخت و تاکید کرد که تمام جریانات مهم در 60 سال گذشته ریشه در اتفاقات و حوادث مهم 50 سال اول قرن بیستم داشته اند . این اتفاقات بزرگ - بروز بحران عمیق ساختاری در 1873 ، جنگ اول جهانی در 1914 ، انقلاب اکتبر در 1917 ، سقوط و رکود بزرگ بازارهای جهان سرمایه داری در 1929 ، جنگ جهانی دوم در 1939 و انقلاب چین در 1949 - در ارتباط با هم بوده و پی آمدهای آنها نقش عظیمی در شکلگیری حوادث نیمه دوم قرن بیستم ، عروج آمریکا به قله نظام جهانی سرمایه و بروز بحران عمیق ساختاری نظام در اواخر دهه 2000 داشته اند . شایان توجه است که ویژگی های حوادث مهم شصت سال گذشته از بعضی لحاظ شباهت هایی هم با روند جریانات نیمه اول قرن بیستم داشتند که در اینجا به بخشی از آنها اشاره می شود.

نگاهی تطبیقی به دوره های بلافاصله

بعد از دو جنگ جهانی:

## تشابهات

در سال های 1947 - 1955 در آمریکا که از جنگ جهانی دوم پیروز مند و فاتح بیرون آمده و از نظر نظامی ، سیاسی و اقتصادی به عنوان یک قدرت متوقف مسلح به بعب اتمی در صحنه بین المللی ظهور کرده بود ، جوی پر از دلهره و ناامیدی حاکم بود . بر خلاف انتظار در این دوره از تمایلات صلح جویانه ، آرامش طلبی و تنش زدائی خبری نبود . بدین معنی که درست مثل سال های بلافاصله بعد از پایان جنگ جهانی اول ، آنچه که حاکم بر افکار و اذهان عمومی بود جوی پر از عدم احساس امنیت و خوف و ترس از به اصطلاح خطر سرخ و بلشویسم بود که حاکمیت با ایجاد آن می خواست مردم را به پذیرش سیاست های تهاجمی و نظامی در سطح جهانی ( مثل اشتعال جنگ کره و اجرای کودتای بیست و هشت مرداد در ایران ) از یک سو و سرکوب و اخته کردن جنبش کارگری در داخل آمریکا آماده سازد . عملکرد این سیاست از طرف هیئت حاکمه آمریکا منجر به بروز اوچگیری دوره مکار تیسیم ( نوعی فاشیسم آمریکائی ) در سال های 1955 - 1947 گشت که ضربات شدیدی بر پیکر جنبش کارگری در خود آمریکا و جنبش های رهانبیخش ملی در کشورهای سه قاره وارد آورد . مورخین سیاسی بویژه مارکسیست ها عوامل مشابه و همگونی را در ایجاد این جو و سیاست تهاجمی آمریکا هم در بعد از جنگ جهانی اول و هم در بعد از جنگ جهانی دوم در داخل آمریکا و در سطح جهانی ذکر کرده اند که قابل تامل می باشند . در هر دو دوره اکثر کارگران در آمریکا توانسته بودند از اوضاع جنگ که منبعث از بحران های عمیق نظام سرمایه داری بودند ، نهایت استفاده را در جهت سازماندهی خود انجام داده و نسبتاً از موضع قدرت ( و اتخاذ ابتکارات مبارزاتی و تشکیلاتی ) صاحبان سرمایه و کارخانجات را به مذاکرات موفقیت آمیز در جهت اخذ مزد و مزایای بهتر وادار سازند . از سوی دیگر ، در هر دو دوره اکثر کشورهای توسعه نیافته پیرامونی در بند ( کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره از چین ، ویتنام ، هندوستان و ایران و .... در آسیا گرفته تا کشورهای آمریکای لاتین و آفریقا ) با گسترش امواج جنبش های رهانبیخش خواهان استقلال و آزادی از یوغ نظام سرمایه ( کشورهای استعمار گر کهن و جدید ) بودند . این روند بالطبع به دلخواه حاکمین سرمایه نبود . از نظر آنها ، هم کارگران در آمریکا و کشورهای اروپای آتلانتیک بدون تردید می بایستی اخته ، رام و مطیع می گشتند و هم باید جنبش های رهانبیخش سرکوب گشته و هژمونی نظام حاکم را پذیرا می شدند . مضاف بر این در هر یک از این دوره ها ، آمریکا که به مثابه یک فاتح از جنگ بیرون آمده و خواست و برنامه اش توسعه و گسترش حوزه های نفوذی خود و سپس جهانی سازی " دکترین مونرو " در کشورهای بویژه جهان سوم بود ، به آسانی نمی توانست به خواست خود جامه عمل ببوشاند . زیرا در این دوره ها نه تنها مبارزات و تلاطمات

سیاسی کارگری ( منجمده در خود آمریکا ) اوج گرفته بودند ، بلکه در بعضی از کشورهای توسعه نیافته و جهان سومی شرایط انقلابی رهاپخش منجر به تسخیر قدرت در کشورهای مثل روسیه ( 1917 ) ، چین ( 1949 ) و بخش هایی از ویتنام و کره ( 1954 ) توسط انقلابیون شده بود . بدون تردید پیروزی انقلاب ( گسست از محور نظام حاکم سرمایه ) در این کشورها که مجموعاً بخش قابل توجهی از جهان را از نظر وسعت خاک ، منابع طبیعی و انسانی در بر می گرفتند ، باعث شده بود که در آمریکا ، صاحبان ثروت و قدرت احساس خطر کنند که مبادا موقعیت متوقف انحصاری خود را در جهان بویژه در کشورهای جهان سوم ، نتوانند توسعه داده و تثبیت سازند . در نتیجه در هر یک از این دوره ها ، رشد مبارزات کارگری در آمریکا و کشورهای اروپا از یک سو و تشدید شرایط انقلابی و " بیداری ملت های جنوب " ( اوجگیری جنبش های رهاپخش ) در کشورهای سه قاره ، خواب آرام را برای حاکمیت انحصارات اولیگوپولی های نوخاسته بویژه آمریکا ، حرام کرده بود . سردمداران کلان سرمایه داری وقایع متحول و انقلابی بویژه در کشورهای جهان سوم را ، خطر واقعی و اساسی به موجودیت سیستمی می دیدند که برای آنها سال ها ناز و نعمت و قدرقدرتی در اقیانوس های فراز فقر و فلاکت اعطا کرده بود . چگونگی پروژه جهانی آمریکا و عملکرد آن را در اکناف جهان نمی توان بدون توجه به این نکته مهم درک کرد .

#### تفاوت ها

علیرغم این تشابه ، یک تفاوت اساسی و ماهوی بین این دو دوره ( دوره های بلافاصله بعد از جنگ اول و دوم جهانی ) موجود بود که بالطبع در روند اوضاع بین المللی و سیاست جهانی آمریکا تاثیر به سزایی داشت . در دوره بعد از پایان جنگ جهانی اول ، پیروزی ضد انقلاب و نیروهای راست در آلمان که منجر به اعدام و قتل انقلابیونی چون روزالوکز امبورگ و کارل لیب نخت ( رهبران جنبش انقلابی اسپارتاکوس ) در آن کشور گردید و شکست انقلاب و سرنگونی دولت کارگری مجارستان به رهبری بلاکن ، شوروی انقلابی و جوان را در صحنه مبارزات بویژه در قاره اروپا تنها گذاشت . با اینکه بلشویک ها و کمینترن تحت رهنمود داهیانه و مرحله ساز لنین موفق شدند که یک " متحد طبیعی " ( جنبش های رهاپخش ملی در آسیا - چین ، هندوستان ، افغانستان ، ایران و ... ) پیدا کرده و بخش قابل توجهی از رهبران آن جنبش ها را به یاران مطمئن خود در " آسیای بیدار " تبدیل سازند ، ولی نظام جهانی ( مرکب از چهارده کشور امپریالیستی ) با استقرار دیکتاتوری های نظامی متمرکز و کمپرادور به محور نظام در کشورهای همجوار و همسایه شوروی ( چین ، افغانستان ، ایران ، ترکیه ، لهستان ، رومانی و غیره ) تحت سیاست " کمربند امنیتی " توانست با محاصره جغرافیائی و " تحدید شوروی " به راه و حیات خود یعنی به توسعه بازارهای وابسته به نظام جهانی در مناطق مختلف جهان کم و بیش به سرعت و بدون مانع ادامه دهد . در صورتیکه شرایط بین المللی بلافاصله بعد از جنگ جهانی دوم با اوضاع حاکم بعد از جنگ جهانی اول تفاوت فاحشی داشت . با پایان جنگ جهانی دوم نه تنها شوروی پیروزمند و محبوب از جنگ بیرون آمد بلکه ارتش سرخ با تصرف و رهایی قسمت بزرگی از اروپای شرقی به مانع بزرگی در مقابل توسعه و گسترش نفوذ آمریکا در کشورهای مختلف آسیای شرقی ، آسیای جنوبی و اروپای شرقی تبدیل گشت . با اینکه آمریکا بلافاصله بعد از پایان جنگ جهانی دوم توانست از اوضاع ناپایمان منعیست از جنگ در اروپای غربی ( ویرانی شهرها ، بیکاری مزمن ، کمبود مواد غذایی و وضع سخت معیشت ) حداکثر استفاده را ببرد و آن بخش از اروپا را تحت نام " متحدین آمریکا " به زیر سلطه اقتصادی ، نظامی ، سیاسی و فرهنگی خود بکشد ، ولی در اقدامات خود برای کشاندن اروپای شرقی به زیر سلطه خود موفق نشد . رهبران شوروی و کشورهای اروپای شرقی هدف اصلی برنامه های به ظاهر فریبنده نظیر " برنامه مارشال " و " اصل چهار " دولت های اروپا آمریکا را تشخیص داده و از قبول آنها سرباز زدند . این امر در تقسیم اروپا به دو قطب شرقی و غربی متخاصم که کم و بیش به همان وضع تا سال 1991 باقی ماند ، نقش اساسی بازی می کرد . باید خاطر نشان ساخت که فقط کشورهای اروپای شرقی نبودند که به کمک های قاطع و بیدریغ شوروی پس از اتمام جنگ جهانی دوم در مقابل توسعه و نفوذ سرمایه داری امپریالیستی آمریکا ایستادگی کرده و با موفقیت توانستند در راه گسست پیوند از نظام جهانی سرمایه گام بردارند . بلکه در همان دوره تلاطمات سیاسی و مبارزات رهاپخش در دیگر نقاط جهان بخصوص در چین ، کره شمالی و ویتنام شمالی آن کشورها را نیز از مدار و حوزه نفوذ آمریکا خارج ساخت . کمک های عظیم نظامی و مالی آمریکا به رژیم چیان کایشک در چین ، مداخله حمله نظامی به کره تحت لوای سازمان ملل متحد و کمک های همه جانبه به فرانسه در ویتنام و الجزیره و به انگلستان در

ایران ، برمه ، و مالایا نتوانستند جلو پیروزی نیروهای انقلابی و رهاپخش را در آن کشورها بگیرند . در یک کلام در دوره بعد از پایان جنگ جهانی دوم ( دهه های 50 و 60 میلادی ) آمریکا و متحدانش بر خلاف دوره بعد از جنگ جهانی اول ( دهه های 20 و 30 میلادی ) در مقابل ظهور و عروج سه ستون مقاومت بزرگ - شوروی و متحدینش ، جنبش های رهاپخش در سه قاره و جنبش های عظیم و متشکل کارگری بویژه در اروپای غربی - مجبور گشتند که از پیاده کردن پروژه جهانی آمریکا ( جهانی ساختن " دکترین مونرو " ) برای منتهی صرف نظر کرده و به جای آن به اعمال سیاست " جنگ سرد " در جهان متوسل گردند . سیاست ویران ساز " جنگ سرد " آمریکا که با فراز و نشیب های خود تا اواخر دهه 80 قرن بیستم ادامه یافت ، با هدف فروپاشی و تجزیه شوروی ، سرکوب و اخته کردن جنبش های کارگری در اروپای غربی و سرکوب جنبش های رهاپخش ملی در کشورهای سه قاره توسط هیئت حاکمه آمریکا ( عمدتاً اولیگوپولی های انحصاری ) تعبیه و پیاده گشت . این سیاست خارجی در این دوره نه تنها تناقضی با سیاست و امور داخلی آمریکا نداشت بلکه انعکاس دقیقی از آن بود . به موازات پیشبرد سیاست های ضد کمونیستی و ضد برابری طلبی در سطح جهانی ، در داخل آمریکا حاکمین برای جلوگیری از اشاعه اندیشه ها و فعالیت های صلح جوئی و برابری طلبی دست به اتخاذ سیاستی ضد کمونیستی زد که در اوایل دهه 1950 در شکل ماکارتیسم ظهور کرد . هدف این سیاست داخلی ( همانند هدف " جنگ سرد " در سیاست خارجی ) این بود که حاکمین با وارد کردن شوک به مردم بویژه اقلیتات مختلف بینابینی ، آنها را از طریق رسانه های گروهی رایج ( بویژه رسانه نوظهور تلویزیون ) برای یک مبارزه تلخ و طولانی علیه سوسیالیسم و هر نوع اندیشه برابری طلبی که دشمن و خطر اصلی برای زندگی " آبرومندان " و راه و روش زندگی " متحدانه " معرفی می شدند ، آماده سازد . در این دوره ، در رسانه های گروهی رایج و همگانی و دیگر نهادهای هنری ، فرهنگی ، دینی و مذهبی نه تنها سوسیالیسم و کمونیسم بلکه هر نوع حرکت در جهت کسب برابری طلبی و صلح جوئی به عنوان خطر اصلی در جهان وانمود گشته و ایده " مرگ بهتر از سرخ بودن است " به شعار روز تبدیل شد . در تحت این شرایط اکثر کمونیست ها و دیگر چپ های متعلق به نخله های مختلف سوسیالیستی بویژه در آمریکا به این جمع بندی و نتیجه گیری رسیدند که اوضاع سیاسی و جو حاکم بر آمریکا این امکان را بوجود آورده است که این کشور بسوی برقراری یک نوع فاشیسم آمریکائی سوق بیاید . ولی بر خلاف این جو حاکم بر آمریکا ، اوضاع بین المللی امیدوارکننده و پر از فرصت های نوین برای نیروهای متعلق به جنبش های کارگری در اروپا و جنبش های رهاپخش استعمار زدائی و ملی زائی در کشورهای آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین بود . شوروی که یک ششم کره خاکی را در بر میگرفت ، از جنگ جهانی پیروز بیرون آمده و بسرعت به نوسازی خود پرداخته بود . چین بعد از پیروزی انقلاب دست به بزرگترین رفورم ارضی و پیاده کردن برنامه ها و تامین رفاه عمومی زده بود که تا آن زمان در تاریخ معاصر کشورهای دریند جهان سوم بی نظیر بود . این دو کشور با گسست موثر و جدی از محور نظام جهانی سرمایه و با ایجاد همبستگی بین خود و حمایت از موسسین " کنفرانس باندونگ " این امید را بین کمونیست ها و دیگر روشنفکران برابری طلب در کشورهای جهان سوم بوجود آورده بودند که در حرکت به پیش خود موفق خواهند شد که با گسست از نظام جهانی سرمایه و با ایجاد اتونومی ملی ( کسب استقلال سیاسی و حاکمیت ملی در جهت قرار دادن سیاست خارجی در خدمت سیاست داخلی ) کشورهای خود را از مرحله عقب افتادگی و توسعه نیافتگی رها سازند . البته نیروهای رهاپخش متعلق به جنبش های پوپولیستی ملی و کارگری و کمونیستی بر این امر وقوف کامل داشتند که این راه رهایی پر از مشقت و بس طولانی خواهد بود ولی آنها اعتقاد داشتند که مبارزه در راه اعتلای آزادی و عدالت اجتماعی ( که برای خلق های دریند جهان سوم یک امر حیاتی بود ) بالاخره به پیروزی خواهد رسید . برای اینکه آگاهی و اطلاعات خود را از این پرسش که چرا نیروهای چپ و در راس آنها مارکسیست ها نتوانستند با مبارزات خود در آن دوره به آن امر حیاتی جامع عمل ببوشانند . بهتر است جنبه های مهم سیاست های " جنگ سرد " را مورد بررسی قرار دهیم .

#### تعبیه " جنگ سرد " بر علیه سه ستون مقاومت

وجه مهم دوره بعد از جنگ جهانی دوم ، تجدید قوا و آرایش جدید نیروهای ضد انقلابی راست تحت رهبری آمریکا بود که در این دوره تحت پوشش جنگ سرد بمنابیه قویترین کشور سرمایه داری به تدریج به عنوان تنها ابر قدرت بلامنازع نظامی در راس نظام جهانی سرمایه قرار گرفت . درست است که آمریکا در دهه های 50 ، 60 و 70 میلادی در مقابل سه ستون مقاومت مردم جهان ناچار به عقب نشینی گشته و حتی

حاضر به دادن امتیازات بویژه در کشورهای جهان سوم شد، ولی رشد اوضاع در دهه های بعد بویژه بعد از پایان دوره جنگ سرد نشان داد که آن عقب نشینی ها و اعطای امتیازات جملگی تاکتیکی و با برنامه بوده و صرفاً جهت تجدید قوا و آغاز تهاجمات بیشتر علیه بویژه کشورهای پیرامونی در بند، تعبیه و تنظیم گشته بودند. امروز با عطف به گذشته و در یک چشم انداز تاریخی، بخوبی می توانیم به این امر اذعان کنیم که دو جنگ اصلی آمریکا در آسیا (جنگ کره در نیمه اول دهه 50 و جنگ ویتنام در دهه 1960) با هدف اصلی تضعیف انقلاب پیروزمند چین از یک سو و سرنگونی دولت های پوپولیستی منبعث از جنبش های رهاییبخش ملی در سه قاره و سرکوب نیروهای چپ عام در آن کشورها از سوی دیگر توسط اولیگوپولی های نوظهور (شبکه نظامی - صنعتی و مالی آمریکا) به نمایندگی هیئت های حاکمه، به مورد اجرا گذاشته شدند. پیشبرد این جنگ های "گرم" در کشورهای در بند پیرامونی و سیاست "جنگ سرد" بویژه در اروپا به مقدار زیادی از رشد انقلابی جهانی جلوگیری کرده و آنرا تا حدودی از مسیر درست خود منحرف ساخت. براه انداختن تبلیغات وسیع در سطح جهانی تحت عناوین گوناگون چون "خطر سرخ"، "خطر زرد" و "خطر بی تعهدی" و تقسیم جهان به دو قطب کاذب و مصنوعی "غرب" و "شرق" عملاً تقسیم اروپا به دو بخش شرقی و غربی و اشتعال مسابقات تسلیحاتی فلاکت بار و تحمیل آنها بر شوری آن کشور را به تدریج فرسوده ساخته و سقوط و فروپاشی و تجزیه آنرا میسر ساخت. شاید بزرگترین طنز در پیروزی نیروهای راست و ضد انقلاب در عصر جنگ سرد که عملاً تا سال های آخر دهه 1980 و آغاز دهه 1990 به طول انجامید، این باشد که طبقات حاکم در کشورهای سرمایه داری پیشرفته صنعتی موفق شدند که با توسل به جنگ (چه از نوع گرم و چه از نوع سرد) از وقوع دوباره رکود های بزرگ و ادواری اقتصادی به مدت نزدیک به 45 سال جلوگیری کنند. به سخن دیگر، رکود و کساد بازارهای سرمایه داری که همیشه دامنگیر جوامع سرمایه داری می گردند (مثل رکود بزرگ دهه 1930 و خطر حدوث آن در اواخر دهه 1940) در این دوره طولانی که به اسم جنگ سرد معروف گشت، با ادامه و راه انداختن جنگ های گرم و سرد بوقوع نپیوستند. برای پیشبرد این سیاست که در انطباق با خواست سرمایه داری جهانی در حرکت بسوی تسخیر بیشتر بازارها از یک سو و میسر ساختن شرایط برای ضمیمه ساختن پدیده میلیتاریسم (نظامیگری) به متابولیسم و تاروپود نظام جهانی از سوی دیگر بود، آمریکا علاوه بر توسل به جنگ های مستقیم (مثل کره و ویتنام) به اشتعال جنگ های متعددی در اکناف جهان دست زد که در آنها بطور غیر مستقیم شرکت فعال داشت. اشتعال 5 جنگ بین اسرائیل و کشورهای عربی (در سال های 1947، 1956، 1967، 1973 و 1982)، سه جنگ بین پاکستان و هندوستان، جنگ یونان و ترکیه بر سر قبرس و جنگ بین سومالی و اتیوپی بر سر اوگان که بعداً به نام "جنگ های نیابتی" معروف گشتند، نمونه های مهمی از سیاست آمریکا در دوره جنگ سرد بودند. علاوه بر جنگ های منطقه ای در کشورهای عمدتاً پیرامونی، آمریکا در این دوره که به خاطر عروج سه ستون مقاومت (سویتسم، جنبش های کارگری اروپا و جنبش های رهاییبخش ملی در کشورهای سه قاره) عقب نشینی کرده و حتی مجبور به دادن امتیازات به کارگران در آمریکا و دولت - ملت های در بند جهان سوم گشته بود، در خفا با بر پا ساختن کودتاهای ضد ملی و نظامی در ایران (1953)، گواتمالا (1954)، آرژانتین (1955)، تایلند (1958)، کنگو (1960)، جمهوری دومینیک (1962)، برزیل (1964)، غنا (1965)، اندونزی (1966)، پرو (1968)، کامبوج (1970) و شیلی (1973) به توسعه حوزه های نفوذ خود پرداخته و از گسترش اندیشه های رهاییبخش ملی و کارگری در کشورهای سه قاره جلوگیری کرد. با اشتعال جنگ های مستقیم و غیر مستقیم و با بر پا ساختن کودتاهای ضد ملی زانی در کشورهای سه قاره و با مداخلات سیاسی و تبلیغات فرهنگی در اروپای غربی در جهت اخته کردن جنبش های کارگری و سوسیالیستی، امپریالیسم آمریکا نه تنها ادامه زندگی در ناز و نعمت هیئت های حاکمه کشورهای مسلط مرکز را تضمین ساخت، بلکه فرصت یافت که بعد از گذار از "نقاهت" و "بهبودی" تجدید قوا کرده و به تهاجم هارتر و اصلی خود این بار در سطح کره خاکی دست بزند. یکی از وظایف مهم مارکسیست ها و دیگر نیروهای دموکراتیک و مترقی در آن دوره که نزدیک به چهل و پنج سال طول کشید، این بود که از تجارب تاریخی و مبارزاتی ملی (ضد امپریالیستی) و طبقاتی (سوسیالیستی) خود، جریانهای اصلی در سطح ملی - کشوری، منطقه ای و جهانی را که در دو سوی جهان دو قطبی شده اتفاق می افتادند، شناسایی کرده و از جنبش ها و حرکت های رهاییبخش که بویژه در کشورهای در بند پیرامونی در

جهت گسست از سیستم حاکم جهانی به وقوع می پیوستند، جانبداری و حمایت نمایند. سرنوشت چپ (و در راس آنها مارکسیست ها) از این به بعد هر چه باشد باز هم این وظیفه بویژه در شرایط پر از تلاطم و آشوب موجود در جهان امروز همچنان به قوت خود باقی خواهد ماند.

#### اوضاع فعلی و آینده جهان

امروز ما چه تصویری از اوضاع جهان را در مقابل خود داریم؟ چگونه آنرا با تصویری که از اوضاع حاکم و جاری در جهان از 1947 تا 1990 داشتیم، می توانیم مقایسه کنیم. آن زمان کلان سرمایه داری با مداخلات نظامی، پیشبرد جنگ سرد، اعمال ماکراتیسم و کودتاهای علیه کارگران و ملل تحت ستم زندگی را برای مردم تلخ و ناگوار ساخته و آینده را تیره و تار مجسم می کرد. ولی در عوض پیروزی شوری در جنگ دوم جهانی، پیروزی کمونیست ها در چین و عروج جنبش های رهاییبخش استعمارزدانی و ملی در کشورهای سه قاره تصویر بهتر، روشنتر و امیدوار کننده تری از زندگی را برای بشریت زحمتکش ارائه می دادند. در اوضاع حاکم فعلی یعنی از پایان دوره جنگ سرد به این سو نیز هیئت های حاکمه نظام جهانی به نمایندگی اولیگوپولی های ملی بویژه آمریکا، درست مثل زمان جنگ سرد با تبلیغ "بازار آزاد" نولیبرالی، صدور "دموکراسی"، حقوق بشر و "موهبت های" جهانی سازی و با تبلیغ مبارزه علیه "تروریسم" (در کشورهای خاورمیانه و آسیای جنوبی) و علیه دزدان دریایی (در سواحل شرقی آفریقا) و علیه مواد مخدر (در آمریکای لاتین) می خواهند توسعه پایگاه های نظامی، مداخلات سیاسی و گسترش جنگ های بی پایان خود را در اذهان جهانیان توجیه سازند. در عمل نظام جهانی با نظامی سازی روند دشت انگیز جهانی گرائی زندگی را در میلیارد ها انسان در اکناف مختلف جهان تلخ ساخته و با استقرار ضد انقلاب، تشدید روند کمپرادورسازی و اشتعال و گسترش جنگ های قومی، مذهبی و دینی در کشورهای بویژه در بند پیرامونی، تصویری تراژیک و دردناک از اوضاع جهان عرضه می کند. به کلامی دیگر، نظام جهانی تحت رهبری اولیگوپولی های انحصاری عمدتاً مالی، جهانی پراز هرج و مرج و امپراطوری پر از آشوبی را به وجود آورده است که احتمال دارد که جهان ما را به سوی تخریب محیط زیست و تمدن بشری سوق داده و شرایط را برای رواج سببیت و "بشریت تهی از انسانیت" در سطح کره خاکی مهیا سازد. اما بر خلاف آن زمان، در فقدان یک چپ متحد و در نبود یک همبستگی جهانی بین نیروهای رهاییبخش در این دوره خبر و نشانی از پیروزی و نوید یک آینده بهتر برای بشریت بطور مادی دیده و یا شنیده نمی شود. در عوض آنچه را که امروز شاهد آن هستیم این است که بر خلاف سال های 1950 - 1973 (دوره اوج جنبش های کارگری و ضد استعماری ملی) اکنون حتی همان جنبش های انقلابی هم که علیرغم کمبودها و محدودیت های سیاسی و تاریخی خود نوید بخش و امیدوارکننده بودند، در مقابل تهاجم ضد انقلاب - تضعیف، منحرف و اخته گشته و با به کلی با سقوط و تلاشی و تجزیه روبرو شده اند. بطور خلاصه تفاوت بزرگ بین این دو دوره و مقطع تاریخی این است که در دوره 1950 - 1973، کلان سرمایه داری در مقابل سه ستون مقاومت قوی قرار داشت. در حالی که اکنون از آن ستون های مقاومت خبری نیست و کلان سرمایه داری نظام جهانی این بار و خلاف آن زمان بدون مانع جدی و بزرگ عرض اندام کرده و خواهان گسترش بیشتر سیطره بلامنزاع خود بر کلیه کره خاکی است. مسلمان پی آمدهای این وضع در جهان نمی تواند خوش آیند قربانیان نظام جهانی (که 80 درصد جمعیت متجاوز از شش و نیم میلیارد نفری جهان کنونی را تشکیل می دهند) و چالشگران و نیروهای رهاییبخش و برابری طلب در جهان باشند. روشن است که خواست راس نظام بویژه در دوره تعمیق بحران ساختاری کنونی، تشدید استثمار، نابرابری، میلیتاریزه ساختن گلوبولیزاسیون سرمایه، قطبی ساختن جهان، گسترش جنگ های "ساخت آمریکا" و ایجاد بحران های سیاسی و اقتصادی بویژه در کشورهای در بند پیرامونی است. در سیر تاریخ معاصر این تمایلات نظام تا اندازه ای بوسیله مقاومت و مبارزات متشکل طبقه کارگر و دیگر قربانیان سیستم جهانی سرمایه، مهار گشته و کلان سرمایه داران اولیگوپولی های انحصاری - مالی مجبور شده اند تا در مواقعی در مقابل مبارزات کارگری و ملی عقب نشینی کرده و حتی امتیازاتی نیز بدهند، ولی امروز بویژه در ده سال گذشته (2000 - 2010) با فقدان و یا کاهش این مبارزات هم در کشورهای مسلط مرکز و هم در کشورهای در بند پیرامونی، کلان سرمایه داری فرصت یافته که با تشدید سیاست های نولیبرالی خصوصی سازی و ضد ملی زانی به نرخ استثمار کارگران از یک سو و به بعد و عمق تاراج منابع طبیعی و انسانی در کشورهای در بند پیرامونی از سوی دیگر (صرفاً جهت انباشت سود

بیشتر) بیافزاید. در پرتو بحران عمیق ساختاری در نظام جهانی سرمایه ، اگر به آینده دورتری نظر بیافکنیم ، می توانیم امکان وقوع دو جریان و یا حالت را در نظر بگیریم . یکم اینکه اوضاع حاکم کنونی ممکن است که همچنان تا مدتهای زیادی به عمر خود ادامه داده و حاکمیت سرمایه در اکناف جهان دست نخورده باقی بماند و با چالشی جدید و جدی روبرو نگردد . دوم اینکه با رشد جنبش های بویژه کارگری در کشورهای مسلط مرکز و اوجگیری مجدد جنبش های رهانبیخش در کشورهای در بند پیرامونی ( " بیداری مجدد جنوب " ) مبارزات نوین تحت هدایت چالشگران ضد نظام ( که دارای چشم انداز های سوسیالیستی هستند ) بر علیه حاکمیت جهانی سرمایه شکل بگیرند . آنچه که قریب به یقین است این است که ادامه حاکمیت سرمایه و تشدید روندهای میلیتاریزه سازی و مالی سازی گلوبولیزاسیون و گسترش جنگ های " بی پایان " ساخت آمریکا در اکناف جهان هیچ چیزی برای بشریت زحمتکش جهان جز فلاکت اقتصادی روزافزون، تخریب محیط زیست و سبعت اجتماعی به ارمغان نخواهد آورد .

#### جمع بندی و نتیجه گیری

در نتیجه به نظر نگارنده تنها آلترناتیو در مقابل نظام جهانی سرمایه (امپریالیسم) و امید انسان برای فردای بهتر و بهبود زندگی انسانی همانا احیاء مجدد اپوزیسیون اصل و مقتدر از چپ دموکراتیک و سکولار با چشم انداز های سوسیالیستی است که قادر به قرار گرفتن در راس جنبش های وسیع کارگری و جنبش های رهانبیخش بخش ملی و توده ای بوده و مثل گذشته در تاریخ نظام جهانی سرمایه به عنوان تنها آنتی تز می تواند با مبارزات خود نظام جهانی را بطور جدی به چالش بطلبد . آیا وقوع این امر ، یعنی تولد و احیای مجدد اپوزیسیون جدی امکان دارد ؟ جواب به این پرسش مثبت است . درست است که امروز روز بحران عمیق ساختاری سرمایه جهانی و خرده بحران های منبعث از آن ، فلاکت اقتصادی و نا امنی های اجتماعی و خطرات ناشی از تخریب محیط زیست همراه با نا امنی ها ، آوارگی ها و بی خانمانی ها را برای توده های مردم بیار آورده ولی مارکسیسم و بررسی تاریخ نشان می دهد که بحران ها در ضمن شرایطی را بیار می آورند که در تحت آنها چالشگران ضد نظام با بسیج قربانیان نظام جهانی فرصت پیدا می کنند که آلترناتیو مترقی خود را بعد از طرح و تنظیم ( با کمک قربانیان نظام ) جایگزین نظام جهانی بی ربط و فرتوت سازند . اپوزیسیون و آن بدیلی که موفق شد در مقابل حاکمیت سرمایه در سطح جهانی با انقلاب بلشویکی ظهور کرده و با حمایت و همکاری جنبش های رهانبیخش ملی در کشورهای آسیا در مقابل این حاکمیت ایستادگی کند ، ریشه هایش در بحران عمیق ساختاری ( که نظام سرمایه را در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم در بر گرفته بود ) نهفته بوده و شیوع و گسترش آن در نقاط مختلف جهان نیز تابعی از آن بحران و پی آمدهای آن ( مثل جنگ جهانی اول ) بوده است . این چالش و یا ستون مقاومت بعد از پیروزی و گسست پیوند از حاکمیت و سطره نظام جهانی سرمایه ( علیرغم کمبودها و محدودیت های تاریخی و سیاسی خود ) روی زندگی صدها میلیون انسان تأثیر مثبت و سازنده گذاشت . نه تنها وجود کشور شوراها به کیفیت و توسعه جنبش های کارگری در اروپا در سال های بین دو جنگ جهانی کسک های موثری کرد بلکه همراه با چین و کشورهای عضو کنفرانس باندونگ به عنوان یک اپوزیسیون جدی سال ها مقابل تهاجمات نظامی و سیاسی نظام سرمایه مقاومت کرد . تبدیل نشدن آن به یک آلترناتیو پیروز در مقابل نظام جهانی و تضعیف و شکست آن در مصاف بزرگ در طول نیمه دوم قرن بیستم به همان اندازه که ناشی از کمبودها و تناقضات درونی اجزاء آن اپوزیسیون بود به همان اندازه نیز منتج از قدرت برتر مادی نظام جهانی سرمایه و اعمال فشار از جانب آن بود . شکست تجربه سوویتیسیم ، تبدیل چین توده ای و جمهوری دموکراتیک ویتنام به کشورهای سرمایه داری در هر حال نمی توانند ضربه های نهانی بر پیکر سوسیالیسم باشند . به همان نسبت افول و فرود جنبش های رهانبیخش ملی نیز دال بر پایان مبارزات ملی و آغاز " تلاقی تمدن ها " نبوده و امر احتمال احیای " بیداری مجدد جنوب " در همبستگی با مبارزات کارگری در کشورهای شمال به قوت خود باقی است . البته احتمال است که فکر کنیم شکستی در کار نبوده و به کمبودها و عقب نشینی ها در تجربه سی سال شوروی (1960-1990) و چین توده ای و جنبش های پوپولیستی - رهانبیخش ملی در دهه های 50 ، 60 و 70 کم بها دهیم . ولی احتمال تر آن خواهد بود که تصور کنیم با مرگ و نابودی شوروی و تبدیل چین به یک کشور هار سرمایه داری ، مارکسیسم نیز " مرده " و یا طبقه کارگر از نفس افتاده است . به همان نسبت باز هم احتمال تر خواهد بود که تصور کنیم که با نابودی آلمان های باندونگ و

\* پیوندها \*

سردبیر نشریه : منصور نجفی  
[mansour.nadjifi@telia.com](mailto:mansour.nadjifi@telia.com)  
 تلفن ، فاکس ایمیل و روابط عمومی سازمان  
 تلفن 0049 -69 - 50699530  
 فاکس 0049 -69-95219010  
[public@rahekargar.net](mailto:public@rahekargar.net)  
 سایت راه کارگر  
[www.rahekargar.net](http://www.rahekargar.net)  
[orwi-info@rahekargar.net](mailto:orwi-info@rahekargar.net)  
 سایت خبری راه کارگر  
<http://rahekargar.wordpress.com>  
 سایت اتحاد چپ کارگری  
[www.etehadchap.org](http://www.etehadchap.org)  
 سایت رادیو صدای کارگران ایران  
[www.sedayekargaran.com](http://www.sedayekargaran.com)  
 نشر بیدار  
[www.nashrebidar.com](http://www.nashrebidar.com)  
 نشریه انگلیسی ایران بولتن  
[www.iran-bulletin.org](http://www.iran-bulletin.org)  
 توجه : مقالاتی که با کد " دیدگاه " مشخص میشوند ، الزاماً بیانگر مواضع سازمان نیستند .

## قطع ناگهانی ارتباط زندانیان سیاسی بخصوص محکومین به اعدام

### باعث نگرانی شدید خانواده ها شده است.

بنابه گزارش رسیده به "فعالین حقوق بشر و دمکراسی در ایران" ابراز نگرانی شدید خانواده های زندانیان سیاسی محکوم به اعدام و سایر خانواده ها نسبت به قطع ناگهانی و غیر معمول تماسهای زندانیان سیاسی بند 350 زندان اوین هستند.

به دستور بازجویان وزارت اطلاعات تماسهای زندانیان سیاسی با خانواده های آنها بطور ناگهانی و غیر معمول قطع گردید. این مسئله باعث نگرانی شدید خانواده ها زندانیان سیاسی و بخصوص خانواده های که عزیزان آنها محکوم به اعدام هستند ایجاد کرده است. از آنجایی که در آستانه قتل عام زندانیان سیاسی سال 67 قرار داریم و آن زمان قتل عام با قطع تماسهای زندانیان سیاسی آغاز و به قتل عام گسترده و بی سابقه تاریخ ایران تبدیل گردید که توسط سازمانهای حقوق بشری بین المللی جنایت علیه بشریت نامیده شد. در حال حاضر تعدادی از زندانیان سیاسی محکوم به اعدام در بند 350 زندان اوین زندانی هستند که اسامی تعدادی از آنها به قرار زیر می باشد؛ جعفر کاظمی، محمد علی حاج آقایی، محسن دانشپور مقدم، احمد دانشپور مقدم و ... می باشند.

روز دوشنبه 4 مردادماه پس از برخورد های وحشیانه با بعضی از خانواده های زندانیان سیاسی و حتی ضرب و شتم یکی از خانواده ها که از شهرستان برای ملاقات با عزیزانشان به بند 350 زندان اوین مراجعه کرده بود. همچنین رفتارهای غیر انسانی و توهین آمیز با زندانیان سیاسی در سالن ملاقات بند 350 توسط پاسداربند های ولی فقیه علی خامنه ای منجر به اعتراضات گسترده زندانیان سیاسی و سر دادن شعارهای گردید که باعث وحشت پاسداربند ها و بخصوص بزرگ نیا شکنجه گر و رئیس بند 350 گردید.

اعتراضات گسترده زندانیان سیاسی که خواستار رعایت حقوق اولیه خود بودند با زورمندی با سرکوب جنایتکار علیه بشریت مصطفی بزرگ نیا رئیس بند 350 مواجه گردید و تعدادی از زندانیان سیاسی به سلولهای انفرادی منتقل شدند.

سکوت و بی عملی خاتم نوانتم پیلای کمیسر عالی حقوق بشر سازمان ملل متحد که وظیفه اصلی او حفظ و حراست از دست آوردهای بشری که برای آن میلیونها انسان جان خود را فدا کرده اند باعث شده است که مامورین ولی فقیه در جنایت علیه بشریت در زندانها، خیابانها، دانشگاه، منازل ابعاد غیر قابل تصویری را ایجاد کنند. تا آنجایی که خانواده های بی گناه و کلاه (محمد مصطفایی) به گروگان گرفته می شوند. وکیل(اولیانی فرد) زندانی می شود. فعالین حقوق بشر(نرگس محمدی) در مقابل چشمان بهت زده و گریان فرزندان شان شیانه وحشیانه دستگیر و به شکنجه گاه 209 زندان اوین برده می شوند و مورد شکنجه و تهدیدات اخلاقی قرار می دهند. آقای تاجیک در مقابل بازجویانی که نام معاون دادستان و بازپرس بر خود نهاده اند مورد هتک حرمت قرار می گیرد. البته اینها افرادی شناخته شده جامعه هستند. حال باید تصور کرد که در حق زندانیان سیاسی گمان چه جنایتی روا داشته می شود.

خاتم نوانتم پیلای کمیسر عالی حقوق بشر سازمان ملل متحد، فریاد سازمانهای حقوق بشری بین المللی با انتشار بیانییه های اعمال جنایتکارانه رژیم ولی فقیه علی خامنه ای علیه مردم ایران جهان را فرا گرفته است اگر ناتوان از جلوگیری از جنایت علیه بشریت در ایران هستید. لذا به خواست ملت ایران تن در دهید و پرونده جنایت علیه بشریت رژیم ولی فقیه عالی خامنه ای را به شورای امنیت سازمان ملل متحد ارجاع دهید تا تصمیمات لازم اجرا در این باره گرفته شود. فعالین حقوق بشر و دمکراسی در ایران، نسب به قطع ناگهانی و غیر معمول تماسهای زندانیان سیاسی و بخصوص زندانیان سیاسی محکوم به اعدام هشدار می دهد و سرکوب زندانیان سیاسی و انتقال آنها به سلولهای انفرادی را محکوم می کند و بار دیگر از کمیسر عالی حقوق بشر سازمان ملل متحد خواستار ارجاع پرونده جنایت علیه بشریت رژیم ولی فقیه علی خامنه ای را به شورای امنیت سازمان ملل متحد برای گرفتن تصمیمات لازم اجرا است، می باشد.

فعالین حقوق بشر و دمکراسی در ایران  
06 مرداد 1389 برابر با 28 ژولای 2010

### نخبگان و دانشگاهیان فراموش شده در بند 350 اوین

در بند 350 کسانی هستند که از هیچ پشتوانه ی خبری برخوردار نیستند در صورتیکه هزینه ای کمتر از دیگران نپرداخته اند. در میان اینان کسانی هستند که دارای مدارک بالای دانشگاهی می باشند و یا سن بسیار پایینی داشته و تنها به جرم کرد بودن به اشد مجازات محکوم شده اند و یا آزادی مشروطشان در هاله ای از ابهام می باشد و با این کار فشار بیشتری به آن ها وارد می آورند. شاید بتوان از اینان به عنوان زندانیان سیاسی فراموش شده نام برد.

کسانی که هیچ یک از مجامع حقوق بشری برایشان کوچکترین حمایتی به عمل نیاوردند. نخبگان علمی و هنری که بی گمان به دلیل اعتراض، اینچنین مورد همه و فشار قرار گرفته اند. اسامی تعداد کمی از آنان به قرار ذیل است:

حمید رضا جعفری، فرزند جبار، متولد 1357 در 20 خرداد 89 سوار بر اتوموبیلش در خیابان ولیعصر به اتهام پخش اعلامیه و اطلاعیه دستگیر شد و تاکنون بدون تفهیم اتهام و تعیین دادگاه در بند 350 زندانی و بلا تکلیف است و فاقد وکیل می باشد.

دانشجوی کارشناسی ارشد حسابداری می باشد. چشم وی بسیار ضعیف است به گونه ای که برای انجام کارهایش در زندان مشکل جدی دارد و به شدت نیازمند چشم پزشکی و امکانات پزشکی است که در زندان از او دریغ می شود. قادر رحیمی، فرزند حسن، 19 ساله متولد بوکان کردستان است که تا سوم راهنمایی درس خوانده است. وی 4 سال پیش به دلیل فراهم نبودن شرایط کار و تحصیل برای کار به تهران آمد. مدتی پس از عاشورای سال 88 دستگیر شد و در شعبه 28 دادگاه انقلاب به ریاست قاضی مقیسه او را به 6 سال زندان محکوم کردند. دادگاه تجدید نظر او هنوز برگزار نشده و بیش از 5 ماه است که بلا تکلیف در زندان است. وکیل وی هم اکنون محمد علی دادخواه می باشد.

نظام حسن پور، فرزند غلام متولد 1362، در 1 اردیبهشت 1389 در کوهدشت لرستان دستگیر شد و به مدت یک هفته در بازداشتگاه اطلاعات مورد بازجویی های سخت و سنگین در ساعت های بعد از نیمه شب همراه با ضرب و شتم قرار گرفت و پس از آن به زندان اوین منتقل شد و همچنان بلا تکلیف است. تاجبال به وی اجازه گرفتن وکیل داده نشده است.

سامان نورانیان، فرزند صمد، متولد 1357 در 6 دی 88 (عاشورا) دستگیر و در دادگاه علنی قاضی صلواتی به 3 سال زندان محکوم شد که در دادگاه تجدید نظر نیز تأیید گردید. قبل از برگزاری این دادگاه نمایشی 2 روز به انفرادی فرستاده شد. وی فارغ التحصیل کارشناسی ارشد مهندسی پزشکی از دانشگاه تهران می باشد. همسرش نیز بیش از 50 روز در زندان بود. همسر وی در زندان در زمان بازجویی ها چهار شکستگی پا گردید و هیچ کس پاسخگو نشد.

آیین غفاری فرزند محمد اسماعیل، متولد 1355 در 21 بهمن 88 دستگیر شد و 1 سال حکم قطعی دارد. وی نوازنده و مدرس برجسته تنبک، دف و دیگر سازهای کوبه ای است که آثارش در چندین آلبوم موسیقی منتشر شده و کنسرت های فراوانی در تهران و شهرستان ها و خارج از کشور داشته است.

ابوالفضل قاسمی، فرزند احمد متولد 1360، در 6 دی 88 (عاشورا) دور از تجمع های مردمی دستگیر شد. دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق دانشگاه علامه طباطبائی است. پدر وی از ایثارگران و رزمندگان جنگ است. در شعبه 28 دادگاه انقلاب قاضی مقیسه او را به سه سال زندان محکوم کرد که در دادگاه تجدید نظر عینا تأیید گردید.

ایمان آذریان فرزند ابوالقاسم، متولد 1356 در 6 دی 88 (عاشورا) دستگیر شد و 3 سال حکم قطعی دارد. در دادگاه بدوی شعبه 26 دادگاه انقلاب، قاضی پیرعباس حتی به صحبت های او گوش نداد و گفت دفاعیات را فقط بنویس و اجازه حضور وکیل را در دادگاه نیز نداد. ایمان فارغ التحصیل کارشناسی ارشد شیمی و دانشجوی دکتری است. علی ارشدی، فرزند حسین، متولد 1360 در 6 دی 88 (عاشورا) دستگیر شد و یک سال زندان قطعی دارد. فارغ التحصیل کارشناسی ارشد برق-مخابرات از دانشگاه علم و صنعت و دانشجوی دکتری است. چندین مقاله علمی در معتبرترین مجلات بین المللی و کنفرانس های داخلی و خارجی منتشر کرده و به عنوان دانشجوی ممتاز پژوهشی دانشکده برق دانشگاه علم و صنعت انتخاب شده است. میثم محمد بیگی، فرزند رحیم، متولد 1361 در 6 دی 88 (عاشورا) دستگیر شد. در دادگاه علنی قاضی صلواتی حضور داشت و قبل از دادگاه نمایشی 15 روز در سلول انفرادی زندانی بود.

میثم یک سال حکم قطعی دارد. دانشجوی مترجمی زبان انگلیسی دانشگاه علامه طباطبائی است. نوازنده گیتار و پیانو است و ساز تخصصی اش گیتار الکتریک می باشد. غلامرضا مکیان معروف به حاج رضا ملک پس از انتقالهای مختلف و آزار و اذیت های روحی و روانی مختلف پس از انتقال به بند 240، رجایی شهر، و 209 و اندرگاه 8 به بند 350 بازگردانده شد. او که دارای مو و محاسن بلند بود می گوید که با ضرب و شتم همه را از ته زند که در ابتدای ورودش هیچکس او را نمی شناخت. تأیید حکم یکی دیگر از عاشوراییان:

حکم ابوالفضل قاسمی از دستگیرشدگان واقعه عاشورا که در دادگاه بدوی به سه سال حبس محکوم شده بود هفته پیش توسط شعبه 54 دادگاه تجدیدنظر تأیید گردید. وی که دانشجوی کارشناسی ارشد دانشکده حقوق دانشگاه علامه طباطبائی می باشد تأیید حکم خود را با توجه به عدم اقرار و مدارک لازم دور از ذهن دانست.

کتاب خواندن ممنوع:  
در پی به اصطلاح تعمیرات بند امنیتی 350 و فشارهای روحی و روانی مختلف به زندانیان، کتابخانه بند تخریب و به اتاق تبدیل شد و هم اکنون این بند فاقد کتابخانه می باشد. صرف نظر از وضعیت بهداشتی و کیفیت پایین غذا و عدم امکان استفاده از هرگونه امکانات فرهنگی، ورزشی از جمله باشگاه، کلاس های آموزشی و قطع رابطه این بند با کل زندان، حتی از ورود کتاب توسط خود زندانیان به بند نیز جلوگیری بعمل می آید و جلوی ورود کتب رمان، شعر، فلسفه و ... توسط حفاظت زندان گرفته شده است و در صورت عبور از این خوان، رئیس اندرگاه هم خودی نشان می دهد و مانع می گردد.

مرخصی به زندانیان امنیتی (سیاسی) داده نمی شود:

رئیس سازمان زندان ها اعلام داشت که اصل بر عدم ارائه مرخصی به زندانیان امنیتی است. از آنجایی که مجاری قانونی برای اعطای مرخصی به زندانیان باید توسط سازمان زندان ها انجام شود اما دادستان کل جریبان را به عهده گرفته و او مسئول این امر گردیده است. نکته جالب اینجاست که در صورت موافقت دادستان باید نهاد های امنیتی از جمله وزارت اطلاعات مرخصی را تأیید نمایند و در صورت عدم موافقت، جلوی مرخصی گرفته خواهد شد. حال سوال اینجاست که جای این نهادها و دخالتشان در امور قضایی کجای قانون است؟ آیا این خود نقض آشکار قانون نیست؟

ادوارنیوز  
6 مرداد 1389